

قرآن مبین

(۳۸)

سوره ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ص

الباقر (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ صَ فِي لَيْلِهِ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ كُلٌّ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى خَادِمِهِ الَّذِي يَخْدُمُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي حَدِّ عِيَالِهِ وَ لَا فِي حَدِّ مَنْ يَشْفَعُ فِيهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۹۷

امام باقر (علیه السلام): هر کس سوره ص را در شب جمعه بخواند، از خیر دنیا و آخرت، آنچه که جز نبی مرسل یا فرشته مقرب به هیچ یک از مردم داده نشده است، به او عطا می شود و خداوند او را به همراه هر کسی که از خانواده اش دوست دارد، اگر چه نه در حد زن و فرزند او باشد و نه در حد کسی که درباره ی او شفاعت می شود، حتی خدمتکاری که به او خدمت می کند را وارد بهشت می کند.

آیات ۱ تا ۱۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۱

ص، سوگند به قرآن که ذکر است.

صاد از حروف مقطعه است. رمزی است بین محب و محبوب. فهم آن بر غیر اهل محبت مستور است.

واو قسم است. ابتدای سوره با سوگند به قرآن آغاز می‌گردد.

ذِي الذِّكْرِ دو معنا می‌تواند داشته باشد. اول این که قرآن حاوی معارف و پند است. سراسر قرآن بیان توحید است اولاً؛ و

پند و عبرت است ثانیاً. دوم این که قرآن یاد خداوند متعال است. قرآن کلام الهی است؛ کلامی زنده که آن به آن نازل

می‌گردد. کلام از متکلم جدا نیست. اگر قرآن این‌طور خوانده شود همه‌اش یاد خداوند متعال است.

در معنای ص روایاتی منقول است، که فهم آن‌ها دشوار است. یک روایت را که جامعیت دارد نقل می‌کنیم. فهمش بر

عهده‌ی اهلش که بنده از آن نیستم.

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليه السلام) كَيْفَ صَارَتِ الصَّلَاةُ رُكْعَةً وَ سَجْدَتَيْنِ وَ كَيْفَ إِذَا صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ لَمْ تَكُنْ رُكْعَتَيْنِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتَ عَنْ شَيْءٍ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ لِتَفْهَمَ إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَّى اللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّمَا صَلَّى فِي السَّمَاءِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُدَّامَ عَرْشِهِ جَلَّ جَلَّالُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ وَ صَارَ عِنْدَ عَرْشِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) ادْنُ مِنْ صَادٍ فَاعْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَ طَهِّرْهَا وَ صَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَيْهِ حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَتَوَضَّأَ فَأَصْبَحَ وَضوءَهُ ... قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا صَادُ الَّذِي أَمَرَ أَنْ يُغْتَسَلَ مِنْهُ فَقَالَ عَيْنٌ تَنْفَجِرُ مِنْ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ الْعَرْشِ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ وَ هُوَ مَا قَالَ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ إِنَّمَا أَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَ يَقْرَأَ وَ يُصَلِّيَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۰ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۷ / علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۴

اسحاق بن عمّار گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: «چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟» فرمود: «حال که درباره‌ی امری سؤال کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی. اولین نمازی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به معراج برد و وقتی حضرت (صلی الله علیه و آله) به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: «ای محمد (صلی الله علیه و آله)! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده‌ی خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار». پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنجا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد...». [اسحاق گوید: پرسیدم: «فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟» فرمود: «صاد چشمه‌ای است که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد، به آن آب حیات گفته می‌شود و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ و خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد».

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۲

کافران همواره در غرور و اختلافند.

این آیات شأن نزولی دارد که به درک آیات کمک بسیاری می‌کند، روایتی را در شأن نزول این آیات نقل می‌کنیم.

الباقر (علیه السلام): أُقْبِلَ أَبُو جَهْلٍ بِنُحْشَامٍ وَمَعَهُ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَقَالُوا إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ آذَانَا وَآذَى آلِهَتِنَا فَادْعُهُ وَمُرَّهُ فَلْيَكْفُ عَنْ آلِهَتِنَا وَنَكْفُ عَنْ إِلَهِهِ قَالَ فَبَعَثَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَدَعَاهُ فَلَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) لَمْ يَرَ فِي الْبَيْتِ إِلَّا مُشْرِكًا فَقَالَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ثُمَّ جَلَسَ فَخَبَّرَهُ أَبُو طَالِبٍ بِمَا جَاءُوا لَهُ فَقَالَ أَوْ هَلْ لَهُمْ فِي كَلِمَةٍ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ هَذَا يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَيَطْنُونَ أَعْنَاقَهُمْ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ نَعَمْ وَمَا هَذِهِ

الْكَلِمَةُ فَقَالَ تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ فَوَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَخَرَجُوا هُرَابًا وَهُمْ يَقُولُونَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَوْلِهِمْ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۰ الکافی، ج ۲، ص ۶۴۹ / بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۳۸

امام باقر (علیه السلام): ابوجهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابوطالب رفتند و گفتند: «این برادرزاده‌ات ما را و خدایان ما را می‌آزارد. او را فرا خوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم». ابوطالب کسی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و ایشان را فرا خواند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند! (طه/۴۷) سپس نشست و ابوطالب از آنچه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمی‌خواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابوجهل عرض کرد: «آری! آن سخن چیست؟» فرمود: «بگوئید: هیچ خدایی جز الله نیست». آنان انگشت‌های خود را در گوشه‌هایشان نهادند و گریزان از آنجا بیرون رفتند و می‌گفتند: ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده‌ایم این تنها یک آئین ساختگی است! آنگاه خداوند متعال درباره‌ی سخن آن‌ها نازل فرمود: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.

عز:

مفردات: حالة مانعة للإنسان من أن يغلب، من قولهم أرض عزاز أي صلبة.

شق:

مقایس: يدل على إصداغ في الشيء ثم يحمل عليه و يشق منه على معنى الاستعارة.

التحقيق: هو الانفراج المطلق سواء كان مع حصول تفرق أم لا و سواء كان في مادی أو معنوی، و يقال له في اللغة الفارسية: شكافتن.

در ترتیب نزول، سوره‌ی صاد سوره‌ی سی و هشتم است. در این امر اغلب اتفاق نظر دارند. بنابراین این سوره زمانی نازل شده است که اهل مکه از دعوت پیامبر مطلع شده، و گرایش عده‌ای از مردم را به آیین پیامبر مشاهده کرده بودند. سران قریش از گسترش روزافزون اسلام به هراس افتادند. چاره‌ی کار را در این دیدند که نزد حضرت ابوطالب که بزرگ قریش بود بروند. و از ایشان برای جلوگیری از دعوت پیامبر کمک بگیرند. جزئیات در روایت فوق بیان گردیده است.

در آیه دو صفت برای کافران بیان شده است:

مراد از عِزَّةٍ تَكْبَرٍ است. عزیز تَفَوُّقٌ با استعلاء، و از صفات خداوند متعال است. اهل کفر به گمان باطل، خود را عزیز می‌دانستند. می‌خواستند بر همه برتری داشته باشند. این صفت که ریشه‌اش باور نداشتن به خداوند است، منشاء همه‌ی صفات ناپسند در انسان است. اینان نمی‌توانستند بپذیرند که کسی از میان خودشان به واسطه‌ی آیینش بر آن‌ها برتری پیدا کند.

شقاق شکاف است. این‌ها دائماً دنبال این بودند که با ایجاد اختلاف و شکاف میان مردم، بر برتری خود بیفزایند، و بهره‌شان از ریاست و دنیا بیشتر گردد.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۳

پیش از آن‌ها مردمان بسیاری را هلاک کردیم، فریاد می‌زدند، ولی راه فراری نداشتند.

نوص:

صحاح: التَّأخَّرُ، (در آیه) أَيْ لَيْسَ وَقْتُ تَأَخَّرَ وَ فَرَارٍ.

التحقيق: هو الفرار و التنجى عن شرّ و ابتلاء مواجه.

قرن وقوع دو چیز در جوار یکدیگر است، با حفظ استقلال یکدیگر. برای همین به مردمی که در یک زمان زندگی می‌کنند قرن گفته می‌شود.

لات، لای نفی جنس است که با آمدن تاء موکد شده است.

مناص از نوص، به معنای فرار است.

معنای آیه چنین است: قبل از کافرانِ زمان پیامبر، مردم بسیاری را هلاک کردیم. آن‌ها در هنگام نزول بلاء ناله و فریاد می‌زدند. اما آن زمان، دیگر وقت ناله و فریاد نبود؛ دیگر راه فراری برایشان وجود نداشت. چرا که با آن‌ها اتمام حجت شده بود.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۴ أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ۵

از این‌که بیم‌دهنده‌ای از میان خودشان نزدشان آمد تعجب کردند، و کافران گفتند: این ساحری دروغگو است. آیا الهه‌های متعدد را یک خدا می‌دانند؟ این باور بسیار عجیب است!

کافران از این‌که شخصی از میان خودشان دعوی نبوت داشته باشد، و مردم به او گرایش پیدا کنند، در تعجب بودند. و این امر برایشان بسیار گران می‌آمد. در داستان اقوام پیشین نیز بارها در قرآن کریم به همین نکته اشاره شده است. راهی که اقوام پیشین رفتند، و سران قریش هم همان مسیر را طی کردند، اتهام زدن بود. پیامبر را به سحر و دروغ متهم کردند. کافران بت‌های بسیاری داشتند که آن‌ها را نمادی از الهه‌ها می‌دانستند. این‌که پیامبر آن‌ها را دعوت به پرستش خدای واحد کرد، برایشان بسیار سنگین آمد. باید همه‌ی عقاید پیشینشان را رها می‌کردند. و خدای احد را می‌پرستیدند.

ابن عباس (رحمة الله عليه): لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَيْهِ فَقَالُوا إِلَيْنَا مَا تَدْعُونَا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله) قَالَ إِلَيْنَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَلَعَ الْأَتْدَادَ كُلَّهَا قَالُوا نَدْعُ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ إِلَهًا وَ نَعْبُدُ إِلَهًا وَاحِدًا فَتَنَزَّلَ وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ إِلَى قَوْلِهِ عَذَابٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۹

ابن عباس زمانی که رسول خدا (صلى الله عليه و آله) بیرون رفت و بر حجر [در گوشه‌ی شمالی کعبه] ایستاد، [قریش] گفتند: «ای محمد (صلى الله عليه و آله)! ما را به چه فرا میخوانی؟» فرمود: «به اینکه گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست و همه‌ی این شریکها را کنار بگذارید». گفتند: «سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ... عَذَابٍ.

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۶

سرانشان روانه شدند، گفتند: بروید و پای الهه‌هایتان بایستید، این همان چیزی است که خواسته شده است.

در شأن نزول بیان شد که سران اهل کفر نتوانستند با پیامبر مذاکره کنند؛ بنابراین از نزد پیامبر اکرم و حضرت ابوطالب با عصبانیت و هراس خارج شدند. در راه با هم سخن می‌گفتند، و همدیگر را به ایستادگی بر عقاید و بت‌ها تحریض می‌کردند.

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ: دو معنا می‌تواند داشته باشد. اول این که پایمردی بر عقایدمان حتمی است، و باید بر آن بایستیم. دوم این که پیامبر می‌خواهد با ادعایش بر ما برتری پیدا کند، پس نباید عقب بنشینیم. معنای دوم به سیاق نزدیک‌تر است.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ۷

چنین سخنی را در آیین دیگران هم نشنیده‌ایم، این‌ها همه دروغ‌بافی است.

در ادامه‌ی گفت‌وگوهایی که با هم می‌کردند، گفتند: ادعای او در میان آیین‌های پیشین هم شنیده نشده است. روشن است که اعتقاد به خدای واحد در میان ادیان پیشین نیز وجود داشت. بنابراین سخن آن‌ها دو احتمال دارد: اول این‌که در میان اجدادشان چنین چیزی وجود نداشته است. و دوم این‌که در میان مسیحیان نیز سه خدا رواج دارد، پس چرا ما تعداد بیشتری نداشته باشیم. احتمال اول بهتر به نظر می‌رسد.

إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ؛ با خود این‌طور نتیجه گرفتند که پیامبر این آیین را از خودش درآورده است، و دروغ‌بافی است!

أَوُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ ۸

از میان همه‌ی ما قرآن بر او نازل شده؟ بله آن‌ها درباره‌ی قرآن من شک دارند، هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.

آن‌چه برای انسان‌هایی که هم‌عصر شخصیت‌های بزرگ هستند دشوار است، پذیرش او به عنوان انسانی متفاوت با خودشان است. آیه‌ی ۴ نیز بر همین مطلب اشاره داشت. ریشه‌ی این عدم پذیرش دو چیز است: اول تکبر است؛ پذیرش انسانی دیگر که امتیاز خاص داشته باشد، حق‌جویی و تواضع می‌خواهد. دوم زندگی کردن متمادی با آن شخص است. ما که از زمان حیات این انسان‌های الهی دور هستیم، تصوّراتی از ایشان داریم که لزوماً مطابق با واقع نمی‌باشد. ایشان انسان‌هایی مانند دیگر انسان‌ها هستند، و تفاوت آن‌ها در ظاهر به سادگی قابل تشخیص نمی‌باشد. باطن انسان‌های الهی است که امتیاز ایشان است. باطن برای اکثر انسان‌ها قابل درک نیست. بنابراین با توجّه به این دو مورد، ساده نبود که بتوانند کسی را از میان خودشان ممتاز ببینند.

در این کریمه نیز کافران نتوانستند نزول قرآن بر پیامبر را بپذیرند. و نتیجه‌اش چشیدن عذاب الهی است.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۹ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۱۰

شاید هم گنجینه‌ی رحمت پروردگار عزیز بخشنده نزدشان است. یا شاید آسمان‌ها و زمین و هر آنچه میان آن است ملک ایشان است، اگر چنین است با آنچه در اختیارشان است بالا روند (و مانع نزول وحی شوند)!

أم در اصطلاح ادبا منقطعه، و در ادامه‌ی آیه‌ی قبلی می‌باشد. شاید این‌ها مالک گنجینه‌های الهی هستند! اگر این چنین است، این گنجینه‌ها را در اختیار پیامبر قرار ندهند. خزائن رحمت فقط در اختیار خداوندی است که عزیز و بسیار بخشنده است. عزیز است؛ بنابراین در اختیار هر بی‌سروپایی قرار نخواهد داد. و وهّاب است؛ پس در اختیار کسی که بخواهد قرار می‌دهد. و وقتی آن شخص پیامبر اکرم باشد همه‌اش را به او خواهد بخشید. اگر جز این بود خلیفه‌ی الهی معنا پیدا نمی‌کرد. قرآن کتاب ظرائف است؛ آمدن وهّاب بر قیاس اسم مبالغه بسیار دقیق است.

شاید هم این‌ها مالک آسمان‌ها و زمین هستند! شاید آنچه میان آسمان و زمین است در اختیار این‌ها است! اگر این طور است با آنچه در اختیار دارند، عروج کنند و جلوی نزول وحی بر پیامبر را بگیرند.

در ادامه روایت زیبایی در وصف مولایمان امیرالمؤمنین نقل کنیم:

أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زَكْرِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ يَزْدَادَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَاللَّهُ لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلِي خَلَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ فَتِحَتْ لِي السُّبُلُ وَ عَلِمْتُ الْأَنْسَابَ وَ أَجْرَى لِي السَّحَابَ وَ عَلِمْتُ الْمَنَآيَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصَّلَ الْخِطَابَ وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ مَا يَأْتِي بَعْدِي وَ إِنَّ بَوْلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ وَ أَتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ وَ رَضِيَ إِسْلَامَهُمْ إِذْ يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ

لَمِحْمَدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدَ أَخْبِرْهُمْ أَنِّي أَكْمَلْتُ لَهُمُ الدِّينَ وَرَضَيْتُ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ أَمَّمْتُ عَلَيْهِمْ نِعْمَتِي كُلُّ ذَلِكَ مِنْ مَنْ أَلَّهِ عَلَيَّ فَلَهُ الْحَمْدُ.

الحصّال، جلد ۲، صفحه ۴۱۴

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ۱۱ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ۱۲ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ۱۳ إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ ۱۴ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ۱۵ وَ قَالُوا رَبَّنَا
عَجَّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۱۶

این‌ها لشکریانی شکست‌خورده از میان احزاب هستند (که در زمان‌های گذشته هلاک شدند). قبل از آن‌ها هم قوم حضرت نوح، عاد، و فرعون که سپاهیان بسیاری داشت، پیامبرانشان را تکذیب می‌کردند. و هم‌چنین قوم ثمود، قوم حضرت لوط، و اصحاب ایکه (قوم حضرت شعیب) تکذیب می‌کردند، اینان همان احزاب (در آیه‌ی ۱۱) هستند. هیچ کدامشان نبودند، مگر این‌که پیامبرانشان را تکذیب کردند، برای همین عقاب الهی برایشان حتمی گردید. اینان جز یک صیحه انتظار چیز دیگری را نمی‌کشند، که برایشان راه بازگشتی باقی نمی‌گذارد. می‌گویند: خدایا بهره‌ی ما از عذاب را پیش از رسیدن قیامت بفرست.

معنای آیات روشن است. اینان هم مانند گروه‌های بسیاری که در گذشته می‌زیسته‌اند هلاک می‌شوند. مثال‌هایی از این احزاب در آیات بیان می‌گردد.

ذُو الْأَوْتَادِ دو معنا می‌تواند افاده می‌کند: اول مراد سپاهیان بسیار فرعون باشد. دوم نحوه‌ی عذاب فرعون باشد که مخالفینش را به میخ کشیده و صلیب می‌کرد. اشتراک تمامی این‌ها تکذیب پیامبرانشان بود. وقتی عذاب محقق شود، دیگر فرصتی نخواهند داشت.

قطّ به معنای بهره و نصیب است. اینان وجه اشتراک دیگری داشتند که ذیل همان تکذیب است. اینها وقوع عذاب را تمسخر می کردند. می گفتند: نصیب ما از عذاب را زودتر برای ما بفرست!

عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ لَأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ ذَا الْأَوْتَادِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ إِذَا عَذَّبَ رَجُلًا بَسَطَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَدَّ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ فَأَوْتَدَهَا بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ فِي الْأَرْضِ وَ رَبَّمَا بَسَطَهُ عَلَى خَشَبٍ مُنْبَسِطٍ فَوْتَدَ رَجَلَيْهِ وَ يَدَيْهِ بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ ثُمَّ تَرَكَهُ عَلَى حَالِهِ حَتَّى يَمُوتَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِرْعَوْنَ ذَا الْأَوْتَادِ لِذَلِكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۲۶ علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۰ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۳۶

ابان احمر گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این کلام خداوند عزوجل: و فرعونى که قدرتمند و شکنجه گر بود. (فجر/۱۰) پرسیدم که به چه سبب فرعون، ذوالاوتاد (دارنده‌ی میخها) نامیده شد؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «از آن رو که چون فرعون می خواست کسی را شکنجه کند، او را بر چهره، روی زمین می خوابانند و دستها و پاهایش را میکشید و آنها را با چهار میخ بر زمین می کوبید. گاهی هم او را بر چوبی پهن می خوابانند و دستها و پاهایش را به چهار میخ می کشید و سپس او را بر حال خود بر جای می گذارد تا جان دهد. از این رو خداوند عزوجل، او را ذوالاوتاد نامیده است.»

آیات ۱۷ تا ۲۶:

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اُوَّابٌ ۱۷

در برابر سخنانشان صبر کن، و بنده‌ی ما داوود که صاحب قدرت (ظاهری و باطنی) بود را یاد کن، او دائماً به ما رجوع می‌کرد.

اُوب:

مقایس: هو الرجوع.

التحقیق: هو الرجوع، و النظر فيه الى التوجه الى جهة المرجع، كما أن الملاحظ في التوبة جهة الرجوع عن شيء.

از آیه‌ی ۱۷ داستان اقوام پیشین بیان می‌گردد. در آیات بعدی داستان داوود، سلیمان، ایوب، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، الیسع و ذو الکفل (ع) بیان می‌گردد. طلیعه‌ی ایشان با حضرت داوود است.

خداوند متعال پیامبر را به صبر در برابر گفته‌ها و اتهام‌های کافران دعوت می‌کند. و داستان حضرت داوود را بیان می‌نماید. در این کریمه دو صفت برای داوود بیان می‌شود:

ذَا الْاَيْدِ؛ مراد قوت و قدرت ایشان است. ایشان در ظاهر و باطن قوت داشتند. دارای حکومت و قضاوت مصاب به واقع بودند. در باطن نیز خداوند او را قوی قرار داده بود، همان‌طور که در آیات بعدی اشاره خواهد شد.

اِنَّهُ اُوَّابٌ؛ اُوب به معنای رجوع است. اُوَّاب مبالغه‌ی در رجوع است. اُوب با توبه تفاوتی دارد؛ توبه بازگشت از بدی‌ها و ناپسندی‌ها است. اُوب بازگشت همراه با توجه است. قید توجه در اُوب بسیار حائز اهمیت است. وقتی سیاق مبالغه شد، یعنی این حال رجوع همراه با توجه دائمی است. در سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۲۳ آمد: الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. یعنی اولاً دائماً متوجه خداوند است، و ثانیاً در هر اتفاق و حالی نیز به خداوند رجوع می‌کند. در غم، شادی، ابتلاء، عطاء و ... به سوی خداوند رجوع می‌کند.

کریمه در وصف داوود گفت: إِنَّهُ أَوْأَبُ؛ صفتی را از دیگر اوصاف داوود ممتاز کرد. این توصیف نشان می‌دهد که داوود چرا داوود شد، و چه امتیاز فوق‌العاده‌ای داشت. در آیات بعدی یکی از این رجوع‌های مکرر بیان می‌گردد.

در قرآن کریم، در همین سوره دو پیامبر دیگر نیز با این وصف توصیف شده‌اند:

حضرت سلیمان، در آیه‌ی ۳۰: وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوْأَبُ.

حضرت ایوب، در آیه‌ی ۴۴: وَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوْأَبُ.

بیان این وصف با شکوه در مورد سه پیامبر الهی در یک سوره لطافتی دارد، که بر اهلیش پوشیده نیست.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي فَقَالَ الْإِيْدُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الْقُوَّةُ وَالتَّعَمُّةُ قَالَ اللَّهُ وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْإِيْدِ وَقَالَ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ أَيْ بِقُوَّةٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۳۰ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴ / التوحید، ص ۱۵۳

محمد بن مسلم گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: «معنای ید در سخن خدای عزوجل: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي چیست؟» فرمود: «ید در لغت عرب به معنای نیرومندی و برکت آمده است، چنانچه فرموده است: وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْإِيْدِ و در آیه‌ی دیگر فرموده: وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ (ذاریات/۴۷). در این جا نیز یعنی به قدرت و

نیرومندی».

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۱۸ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ۱۹

ما کوه‌ها را رام و مسخر کردیم، تا صبحگاهان و شامگاهان با او تسبیح گویند. و پرندگان را نیز دسته‌جمعی مسخر کردیم، همگی آن‌ها دائماً به او رجوع می‌کردند.

این دو آیه از امتیازات خاص حضرت داوود است. کوه‌ها و پرندگان مسخر او بودند، و با او مشغول تسبیح خداوند در صبح و شام می‌شدند. ذکر کوه‌ها و پرندگان از باب مثال است؛ مراد این است که همگی جماد، نبات، و حیوان همراه او تسبیح می‌کردند. نحوه‌ی این اتفاق برای ما پوشیده است؛ اما این کریمه مطلب مهمی را بیان می‌کند؛ این‌که حیوان و جماد نیز ذی‌شعورند، و مشغول تسبیح الهی؛ گرچه ما شعور و حال آن‌ها را متوجه نشویم.

کُلُّ لَهُ أَوَّابٌ؛ ضمیر له می‌تواند به خداوند، یا به حضرت داوود بازگردد. بازگشت به داوود با سیاق کلام سازگارتر است. با این ترجیح در مرجع ضمیر مطالب بسیاری قابل استفاده است.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخُطَابِ ۲۰

و فرمانروایی او را محکم کردیم، و به او حکمت و قضاوت بخشیدیم.

در این آیه سه عطا‌ی دیگر خداوند به داوود بیان می‌شود.

اول این‌که مُلک او را استوار قرار دادیم. استحکام حکمرانی ذیل ذَا الْأَيْدِ است، که درباره‌ی داوود بیان شد.

دوم این‌که به او حکمت دادیم. حکمت از مهم‌ترین و نفیس‌ترین مواهب الهی است. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۹ آمد:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. حکمت دارای مراتب است.

تشخیص درست در موارد مشتبه و دشوار طلیعه‌ی حکمت است. وقتی حکمت عمق پیدا کند معرفتی در انسان پدیدار

می‌شود که رفتارش مطابق عقل می‌گردد؛ عقلی که مؤید به نور است. در مراتب بالاتر به کنه و حقیقت اشیاء پی می‌برد.

سوم این که به او فصل الخطاب عطا کردیم. فصل الخطاب ذیل حکمت است، و به همین جهت بعد از آن ذکر شده است. فصل الخطاب قوه‌ای است که انسان آن قدر سخنانش مطابق عقل است، که وقتی سخنی می‌گوید گویا حرف آخر را زده است. گویا دیگر هیچ‌کس درباره‌ی سخن او شکّی ندارد. روشن است که این پذیرش در بین مردم، نیازمند آزمون و خطای بسیار است. وقتی سخنان کسی دائماً مصاب به واقع و راهگشا باشد، کلامش فصل الخطاب می‌گردد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخِصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۲۱ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۲۲ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۲۳ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۲۴

خبر شاکسانی که از دیوار محراب او بالا رفتند به تو رسیده؟ وقتی بر داوود وارد شدند، از آن‌ها ترسید، گفتند: نترس، دو گروه شاکسی هستیم که گروهی از ما بر دیگری ظلم کرده، اکنون بین ما با عدالت حکم کن، و از مسیر حق خارج نشو، و راه درست را به ما نشان بده. این برادر من است که ۹۹ میش دارد، و من فقط یک میش دارم، می‌گویی: آن یکی را هم به من بده، و در این مطالبه حرف زور می‌زند. داوود گفت: در مطالبه‌ی خود که میش تو را به میش‌هایش اضافه کند ظلم کرده است، و البته بسیاری از نزدیکان بر ایشان ظلم می‌کنند، مگر آن‌ها که ایمان آورده و اعمال صالح دارند، و این افراد اندکند، داوود بلافاصله فهمید که او را آزموده‌ایم، پس طلب غفران از پروردگارش کرد، و به خاک افتاد، و توبه کرد.

سور:

مقایس: يدلّ علی علو و ارتفاع.

مفردات: وثوب مع علو.

التحقیق: هو هیجان مع اعتلاء و ارتفاع.

(در آیه): اختیار الهیجان و الاعتلاء و اظهاره بالرغبة فی محلّ المحراب، فانّ التخاصم یقتضی تلك الحالة و یتدعی اختیار تلك المواثبة.

این آیات بیان واقعه‌ای است که برای حضرت داوود پیش آمد. آیات داستان را این‌گونه تعریف می‌کند که کسانی بر داوود وارد می‌شوند. اینان به ظاهر شاکیان بودند که نزاع خود را نزد ایشان آوردند. حضرت داوود همان‌طور که در آیه ۲۰ بیان گردید صاحب حکمت و فصل الخطاب بود؛ و در کرسی قضاوت دقیق و مورد اطمینان همه بود. تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ را اکثر مفسّرین و مترجمین معنا کرده‌اند: از دیوار محراب بالا رفتند. این معنا قابل فهم نیست. مگر این‌که آن را تشبیهی دالّ بر سرعت گرفتن به محلّ قضاوت داوود بدانیم. مرحوم مصطفوی با توجّه به معنای واژه تعبیر ادقی دارند. ایشان ریشه‌ی واژه‌ی سور را هیجان با اعتلاء می‌داند. بنابراین تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ را پیشی گرفتن از همدیگر برای زودتر رسیدن به داوود، و ارائه‌ی سریع‌تر شکوای خود به ایشان می‌داند. این رفتار در نزاع بین دو طرف شایع است.

حضرت داوود از ایشان ترسید: فَزِعَ مِنْهُمْ ایشان او را آرام کردند، و گفتند: لَا تَخَفْ. از سیاق گفتار و ترس داوود برمی‌آید که آن‌ها فرشتگانی بودند که برای امتحان داوود آمدند؛ اما داوود آگاه به این موضوع نبود. این برداشت مورد تأیید روایات نیز می‌باشد که در پایان بحث نقل می‌گردد.

شرح شکوای ایشان مطابق آیات این بود: دو برادر بودند، که یکی ۹۹ میش داشت، و برادر دیگر ۱ میش بیشتر نداشت. برادری که گوسفندان بیشتری داشت مطالبه‌ی آن یک گوسفند دیگر را هم می‌کرد، و به گفته‌ی برادری که یک گوسفند داشت، در این مطالبه زور می‌گفت. داوود بدون این‌که کلام برادر دیگر را بشنود حکم کرد: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ. گفت تو با این درخواستت ظالمی. و قاعده‌ی کلی را نیز بیان کرد: إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ. نزدیکان و دوستان بسیاری هستند که بر یکدیگر جفا می‌کنند. در این میان فقط کسانی که مؤمن باشند و اعمال صالح انجام دهند مستثنی‌اند، که البته بسیار اندکند.

داوود بلافاصله فهمید که همی این صحنه، امتحان الهی بوده است: **ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ**. بلافاصله به خداوند بازگشت و توبه کرد؛ چرا که او **أَوَّابٌ** است. **فَاسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ**. گرچه حکم داوود با عقل سازگار بود، اما اقتضای قضاوت عادلانه همان طور که طرفان دعوا از او خواستند **(فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ)**، شنیدن کلام هر دو طرف است.

داستان حضرت داوود در تورات به نحو دیگری آمده است، که بسیار شنیع و از مقام انسانی الهی دور است. این داستان آن قدر رواج داشته است که مورد پرسش از حضرات معصومین نیز بوده است. روایتی را در این خصوص نقل می‌کنیم و سپس آیات را ادامه می‌دهیم.

أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: لَمَّا جَمَعَ الْمُؤْمِنُونَ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام) أَهْلَ الْمُقَالَاتِ مِنَ أَهْلِ الإِسْلَامِ وَ الدِّيَّانَاتِ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ أَهْلِ الْمُقَالَاتِ فَقَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَمْ تَقُولُ بِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَاوُدَ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ ... فَقَالَ مَوْلَانَا الرِّضَا (عليه السلام) وَيَحْكُ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَنْسَبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) اللَّهُ الْفَوَاحِشُ وَ لَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... وَأَمَّا دَاوُدُ (عليه السلام) فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي إِذْ تَصَوَّرَ لَهُ إبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السُّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلْبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَابِ بْنِ حَنَانَ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَابًا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَّاهَا وَ كَانَ أَوْرِيَابًا قَدْ أَخْرَجَهُ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدَّمَ أَوْرِيَابًا أَمَامَ الْحَرْبِ فَقَدَّمَ فَظْفَرَ أَوْرِيَابًا بِالْمُشْرِكِينَ فَصَعَبَ ذَلِكَ عَلَى دَاوُدَ فَكَتَبَ الثَّانِيَةَ أَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَتَلَ أَوْرِيَابًا رَحِمَهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّجَ دَاوُدَ بِأَمْرَأَتِهِ فَضَرَبَ الرِّضَا (عليه السلام) بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ (عليهم السلام) إِلَى التَّهَائُونَ بِصَلَاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَمَا كَانَتْ خَطِيئَتُهُ فَقَالَ وَيَحْكُ إِنَّ دَاوُدَ إِذَا ظَنَّ أَنْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ فَقَالَا حَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى

سَوَاءِ الصَّرَاطِ إِنَّ هَذَا أُخِي لَهُ تَسْعُ وَ تَسْعُونَ نَعَجَهُ وَ لِي نَعَجَهُ وَاحِدَهُ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ فَعَجَّلَ دَاوُدُ (عليه السلام) عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَقَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ فَلَمْ يَسْأَلِ الْمُدَّعَى الْبَيِّنَةَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَمْ يُقْبَلْ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَيَقُولَ مَا تَقُولُ فَكَانَ هَذَا حَظِيئَهُ حُكْمِهِ لَا مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۳۴ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۷۲ / عیون أخبار الرضا ج ۱، ص ۱۹۴

اباصلت هر وی گوید: مأمون علمای فرقه‌های مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی (ادیان یهودی و مسیحی) و دیگر فرقه‌ها و آیین‌ها را نزد امام رضا (علیه السلام) گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. علی بن محمد بن جهم برخاست و عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا می‌گویی پیامبران معصومند؟» فرمود: «آری!» عرض کرد: «پس با این سخن، خداوند متعال درباره‌ی داود (علیه السلام) چه می‌کند؛ وَ ظَنَّ دَاوُدَ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؟» امام رضا (علیه السلام) پاسخ داد: «وای بر تو ای علی! از خدا بپرهیز و به انبیاء (علیهم السلام) نسبت گناه مده و کتاب خدا را با نظر خود به تأویل مبر؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: درحالی‌که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. [آن‌ها که به دنبال فهم و درک اسرار همه‌ی آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی] می‌گویند: «ما به همه‌ی آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست». و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند [و این حقیقت را درک نمی‌کنند]. (آل عمران/۷) فرمود: «اطرافیان تو در این باره چه می‌گویند؟» می‌گویند: «داود (علیه السلام) در محراب خود نماز می‌خواند که شیطان به شکل پرنده‌ای زیباتر از هر پرنده‌ی دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود (علیه السلام) نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به سوی خانه‌ای بیرون رفت و داود (علیه السلام) آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود (علیه السلام) نیز به دنبال پرنده بر بام رفت، تا اینکه آن پرنده در خانه‌ی اوریا پسر حنّان افتاد و داود (علیه السلام) در پی پرنده نگرست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود افتاد، و چون او را دید، به او دل باخت و داود (علیه السلام) که شوی او، اوریا را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق (خط مقدم) فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود (علیه السلام) از این امر خشمگین شد [این امر

بر داود (علیه السلام) گران آمد] و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت و این بار کشته شد. و این گونه داود (علیه السلام) با همسرش وصلت کرد». در آن هنگام امام رضا (علیه السلام) دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: «ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!». (بقره/۱۵۶) شما به پیامبری از پیامبران خدا چنین نسبت داده‌اید که نماز خود را بی ارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آنگاه کسی را به قتل رساند؟ عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! پس گناه او چه بود؟» فرمود: «وای بر تو! داود (علیه السلام) تنها گمان کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده، از این رو خداوند عزوجل دو فرشته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: حَصْمَانِ بَعَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ داود (علیه السلام) شتاب زده بر متهم حکم کرد و به دادخواه گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ؛ این گونه داود (علیه السلام) هیچ دلیلی از دادخواه بر ادعایش نخواست و به متهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه می‌گویی؟ پس خطای داود (علیه السلام) این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آنچه شما به او نسبت داده‌اید، مگر نشنیده‌ای که خداوند عزوجل می‌فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

از این آیات مطالبی قابل استفاده است:

۱. انبیاء امتحان می‌شوند. ابتلائات ایشان دشوارتر و بیشتر از مردم عادی است. در آیات بسیاری ابتلائات این انسان‌های الهی بیان شده است.

۲. بیان امتحانات ایشان در قرآن نشان‌دهنده ربوبیت خداوند متعال است. وقتی خداوند برترین خلایق را رها نمی‌کند، و دائماً آن‌ها را می‌آزماید، داستان ما نیز روشن است.

۳. عموم خوانندگان آیاتی که در بردارنده ابتلائات انبیاء است، به جای تفکر در اصل واقعه، سراغ حواشی بی‌ربط می‌روند. به این می‌پردازند که ترک اولی رخ داده است، یا معصیتی از نبی الهی صورت گرفته است و ... داستان حضرت داوود که روشن است، ان‌شاءالله در داستان حضرت موسی یک بار این موضوع را به طور مبسوط بیان خواهیم کرد.

۴. قضاوت سریع گریبان‌گیر همه‌ی ما است. شنیده و نشنیده حکم می‌کنیم. حضرت داوود در مقام قضاوت بود؛ ما که در این مقام نیستیم قطعاً جایگاهی برای قضاوت انسان‌ها نداریم.

۵. ظرافتی در شکوائیه‌ی دو طرف نزاع وجود دارد. یک طرف با این که ۹۹ گوسفند داشت، باز هم آن یک عدد باقی مانده را می‌خواست. فارغ از حقانیت هر کدام از طرفین، این مطالبه مصداق روشن شحّ نفس است. انسان راضی نمی‌شود، هرچه داشته باشد، باز هم می‌خواهد. وقتی غنای انسان در جانش و با خدا نباشد، حرص و آز همه‌ی وجودش را فرامی‌گیرد. به خدا پناه ببریم.

۶. در میان نزدیکان، خویشان، و دوستان نیز این اختلافات بسیار است. همه‌ی ما در اطرافمان این گونه را دیده‌ایم؛ در حالی که علی‌القاعده نباید چنین باشد. مهم‌ترین دلیل آن همان شحّ نفس است.

۷. فقط قلبی از این حرص رها شده‌اند. آنان که اهل ایمان هستند، و اعمالشان صالح است.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ۚ ۲۵ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ
الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ۲۶

ما او را آمرزیدیم، او نزد ما مقرب و عاقبتی نیکو دارد. داوود ما تو را خلیفه‌ی خود در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به عدالت حکم کن، و از خواهش‌های نفست پیروی مکن، که از راه خدا منحرف می‌شوی، بلی آنان که از راه خدا منحرف شوند، به خاطر این که روز قیامت را فراموش کرده‌اند، عذابی شدید در انتظارشان است.

زلف:

مقایس: اندفاع و تقدّم فی قرب الی شیء.

التحقیق: هو مرتبة عالیة مع القرب.

ما داوود را پوشانیدیم و آمرزیدیم. در این جا دقتی لازم است: اشتباه داوود چه بود که استغفار کرد، بر زمین افتاد، توبه کرد، و در نهایت بخشیده شد؟ قدر مسلم این است که اشتباهش عدم استماع سخن طرف دیگر دعوا بود. اما این فعل با انابه‌ی او در اذهان ما سنخیت ندارد. در روایتی که نقل شد، اشتباه او چنین بیان گردید: **إِنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) إِنَّمَا ظَنَّ أَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ...** داوود گمان کرد که خلقی داناتر از او نیست. همین گمان از کسی مانند داوود کافی بود که امتحان شود. دقت کنیم که گمان کرد، نه این که باور داشت کسی داناتر از او نیست. گمان احتمال است، خاطره‌ای است که یک لحظه بر دل می‌گذرد. این اشتباه تناسب منطقی با استغفار او دارد. به علاوه که ریشه‌ی عدم استماع را نیز بیان می‌کند. داوود همان‌طور که در آیات قبلی بیان شد او آب بود، کوچک‌ترین چیز برایش کافی بود تا با تضرّع به درگاه خداوند برود.

در انتهای کریمه دو مقام برای داوود بیان می‌شود:

إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ؛ زلف تقرّب است. داوود بنده‌ی مقرب ما است. برخی گفته‌اند چون داوود مقرب بود، اشتباهش بخشیده شد؛ در واقع تقرّب را علت بخشش دانسته‌اند. به اعتقاد حقیر چنین نیست. مطابق متون توبه‌ی حقیقی هر

انسانی مساوی غفران الهی است، و استثناء هم ندارد. متون در این موضوع به حدّ تواتر است. برای نمونه فقط یک آیه نقل می‌شود: سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. بنابراین به نظر چنین می‌رسد که چون داوود این‌گونه بود، یعنی در هر لغزش کوچکی بلافاصله با حال انابه و خاکساری به درگاه خدا می‌آمد، مقرب درگاه ما بود. بنابراین رابطه‌ی علت و معلول از این سو است، که البته با سیاق نیز سازگارتر است.

حُسْن مَّآبٍ؛ معنای تحت‌اللفظی بازگشت نیکو است. مراد این است که همواره درگاه ما برای او گشوده است؛ پذیرایی ما از او نیکو است. عبارت بلندی است که محلّ تأمل بسیار است. بازگشت همه‌ی انسان‌ها دائماً به سوی خداوند متعال است. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶ آمد: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. جمله‌ی اسمیه، آمدنِ، جار و مجرور مقدم، و رجوع در صیغه‌ی اسم فاعل همگی دلالت بر استمرار و انحصار مؤکد دارند. بنابراین نهایت مسیر انسان دائماً خداوند است. در سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۲ آمد: وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. در نتیجه مراد از حسن مآب فقط بازگشت نیست. این بازگشت حسن است، یعنی انسانی که مقرب الهی است، درکی وجدانی از انس با خداوند را در جان‌ش احساس می‌کند. این درک ملاکی بسیار مهمی است که انسان حقیقتاً متوجه خداوند است؛ نه این‌که تخیل ذکر و توجه داشته باشد.

سیر را یک بار دیگر مرور کنیم: داوود اوّاب بود، یعنی دائماً متوجه خداوند بود. به این واسطه به مقام قرب نائل شد. نتیجه‌ی این مقام، درک حضوری و وجدانی خداوند بود. این سیر برای ما نیز بسیار اهمیت دارد. اگر انسان در هر آن از لحظات متوجه خداوند باشد، و این توجه را از ساحت تخیل به حقیقت ببرد، درک حضور و انس خداوند را خواهد داشت. پس از آن است که مقرب درگاه الهی خواهد شد. دقت بفرمایید.

نتیجه‌ی زندگی معنوی و مؤمنانه‌ی داوود موهبت تمام و کمالی است که خداوند او را به آن زینت بخشید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ. در وصف هیچ کدام از انبیاء خلیفه‌ی الهی نیامده است. فقط در خلقت آدم است که خداوند فرمود: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

پرسشی در این جا به ذهن می‌آید: چه خصوصیتی در داوود بود که وصف خلیفه‌اللہی فقط برای او آمده است؟ در حالی که با قراین فراوان می‌دانیم که انبیائی از ایشان بزرگ‌تر بودند؛ مانند ابراهیم، موسی و عیسی.

از ادامه‌ی آیه برای پاسخ دادن به این پرسش می‌توان کمک گرفت: **فَأَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ**. فرمود حال که تو را جانشین خود قرار دادم، در میان مردم به حق حکم کن. حکم میان مردم ذیل آیه‌ی ۲۰ (**وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ**) است. بنابراین مراد از جانشینی برای داوود، حکمرانی و قضاوت الهی در میان مردم است. مؤید دیگر آزمایش داوود است که در همین راستا اتفاق افتاد. روشن است که این خصوصیت مختص حضرت داوود است. شبهه نشود که سلیمان نیز مانند داوود حکمرانی داشت. امتیاز سلیمان در قرآن نحوه‌ی حکومت او بر انسان‌ها، جنیان، و حتی حیوانات است. به همین جهت اشاره‌ای در قرآن کریم به حکومت و قضاوت او نشده است. در نتیجه معنای خلیفه در داوود مقام **خليفة‌اللہی** نیست؛ چنان‌که درباره‌ی دیگر انبیاء نیز بیان نشده است.

اما درباره‌ی حضرت آدم که امر آشکارتر است. به شبهه‌ای که ملائکه درباره‌ی او کردند دقت کنیم. گفتند می‌خواهی کسی را جانشین خود در زمین قرار دهی که فساد می‌کند، و خونریز است؟! این که اشاره‌ی ملائکه به مسبوق ذهنی بوده یا اشاره‌ی به آینده، محل بحث ما نیست و در جای خود مطرح خواهد شد. اما این اشکال با اتفاقی که در برابر شیطان برای آدم افتاد به وضوح نشان می‌دهد که مراد مقام **خليفة‌اللہی** نیست. بلکه منظور این است که با خلقت آدم خداوند موجودی را روی زمین قرار داد که می‌تواند تا جایگاه **خليفة‌اللہی** رشد پیدا کند. جایگاهی که فرشتگان به آن راه نداشتند. در نهایت علم نزد خداوند متعال است.

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ادامه‌ی کریمه توصیه‌ای حیاتی است که در آیات قرآن سفارش بسیاری به آن شده است. هوی، امیال بی‌پایان، خواهش‌های مکرر، همه به یک معنا است. انسان اگر خودش را به جای عقل الهی به امیالش بسپارد، قطعاً از راه خدا خارج خواهد شد؛ و نهایتش هلاکت و عذاب است.

در آیه خداوند متعال به داوود می‌فرماید تو با جایگاهی که نزد ما داری، اگر تابع هوای نفست گردی، از مسیر خداوند خارج خواهی شد. هم‌چنان که در آزمایشی که برای داوود رخ داد، نزدیک بود از راه خداوند خارج گردد. بنابراین خداوند متعال با انبیاش نیز مماشات ندارد. تصویر کودکانه‌ای که عده‌ای از ما درباره‌ی پیامبران داریم فاقد وجاهت قرآنی است.

پایان بندی کریمه نکته‌ی مهمی را بیان می‌کند: **بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**. فراموش کردن عاقبت و نهایت حقیقی انسان دلیل اصلی فراموشی خداوند است. همان‌طور که در سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹ آمد: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**.

روایات:

۱

الصَّادِق (علیه السلام): **لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ آلِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَلَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ يُعْطَىٰ كُلُّ نَفْسٍ حَقَّهَا**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۸

امام صادق (علیه السلام): دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود (علیه السلام) حکم کند، گواه نخواهد و حق هرکس را به او عطا کند.

عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ؟ فَقَالَ: بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ دَاوُدَ (عليه السلام) فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا شَيْءٌ لَيْسَ عِنْدَنَا تَلَقُّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ بصایرالدرجات، ج ۱، ص ۴۵۱

عمار ساباطی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «هرگاه شما حاکم شوید، چگونه حکم کنید؟» فرمود: «طبق حکم خدا و حکم داود (علیه السلام) و هرگاه موضوعی برای ما پیش آید که آن را ندانیم. روح القدس آن را به ما القا کند و برساند.»

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَلَا إِنَّ أَخُوفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَصَلْتَيْنِ اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ الخصال، ج ۱، ص ۵۱

امام علی (علیه السلام): بیش از هر چیز بر شما از هوای نفس و درازی آرزو می‌هراسم اما هوای نفس؛ از حق جلوگیری می‌کند و اما درازای آرزو؛ آخرت را از یاد می‌برد.

این روایت از غرر روایات است. روایتی که در عین اختصار مهم‌ترین سفارش برای ورود ابتدایی به راه خداوند است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ وَ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُوَبِقَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فَأِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ وَ أَمَّا الْكَفَّارَاتُ فَإِسْبَاغُ الوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ وَ الْمَشْيُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ أَمَّا الْمُوَبِقَاتُ فَشَحُّ مَطْعَةٍ وَ هَوَى مُتَّبَعٍ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَّاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرُ وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ.

معاني الأخبار، جلد ١، صفحه ٣١٤

امام باقر (عليه السلام): سه چیز باعث بالارفتن مرتبه و درجه و سه چیز موجب کفاره‌ی گناه و سه چیز تباه‌کننده و سه چیز نجات‌بخشنده (دهنده) است؛ اما آنچه باعث بالارفتن مقام است ... اما آن سه چیز که هلاک‌کننده است؛ بخی که بر وجود انسانی حاکم و فرمانروا باشد و هوای نفسی که از آن پیروی گردد و خودپسندی است».

آیات ۲۷ تا ۲۹:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۚ ۲۷ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۚ ۲۸ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۚ ۲۹

آسمان و زمین و آنچه میان آنها است را بیهوده نیافریدیم، این پندار کافران است، وای بر کافران از آتش. کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام می‌دهند را با اهل فساد در زمین یکی قرار می‌دهیم؟! متقین را با فجّار یکی می‌کنیم؟! این کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم، تا در آیاتش تدبّر کنند، و صاحبان عقل با آن متذکّر شوند.

این آیات معترضه‌ای است میان داستان حضرت داوود و حضرت سلیمان.

باطل به معنای غایت نداشتن است. کافران از آن جایی که خدایی برای عالم قائل نبودند، خلقت آسمان و زمین را بیهوده و بی‌هدف می‌دانستند. در حالی که مؤمن از آن جا که خالق حکیم برای هستی قائل است، نمی‌تواند هستی را بیهوده بپندارد.

تفکّر در خلقت آسمان‌ها و زمین که نمودی از کلّ هستی است در قرآن مورد تأکید بسیار است. در سوره‌ی آل‌عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ آمد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.**

انسان در ابتدای مسیر تفکّر با خود و هستی مواجه می‌شود؛ هر آنچه می‌بیند و حس می‌کند همین عالم پیرامونش است که خود نیز جزئی از آن است. خداوند می‌فرماید من در این هستی نشانه‌هایی قرار داده‌ام که برای اهل اندیشه قابل فهمیدن است. اهل اندیشه کیانند؟ آنانند که در هر حالی متوجّه من هستند. گفته شد در قیام، قعود، و در بستر، تا بفهماند که دائماً یاد خداوند هستند. اینان دائماً در خلقت آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند؛ حاصل این تفکّر چنین است:

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. می فهمند که هستی هدف دارد؛ چرا که خداوند فرمود: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا. خداوند باطل خلق نکرد، و آن‌ها باطل خلق نشدن هستی را فهمیدند. تفکر در خلقت هستی نکته‌ای ظریف و لطیف دارد. عموم انسان‌ها مرتکبات ذهنی خود را در قالب این تفکر می‌ریزند؛ مانند برهان نظم، علیت، امکان و عده‌ای هم در مقابل به انکار و ردّ این براهین می‌پردازند. حقّ این است که همه‌ی این براهین شاید برای اقناع مخاطب فایده داشته باشد، اما موجب باور وجدانی نخواهد شد. به همین جهت است که در سراسر قرآن حتی یک برهان فلسفی برای اثبات خداوند ارائه نشده است. در این آیات نیز می‌فرماید در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر کنید، با این تفکر خالص می‌توانید هدف داشتن آن را بیابید و خدا را پیدا کنید؛ نه خدای ذهنی، بلکه خدای حقیقی را وجدان کنید. سیر تفکر در خلقت هستی مطلق بسیار مؤثر و دقیق است. اندکی در آن تأمل کنید. و برای این تفکر مرتکبات پیشینی را کنار بگذارید. ببینیم می‌توانیم ربّنا ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا گوییم یا نه.

مطابق آیه‌ی ۲۷ دو نگاه شکل می‌گیرد: آنان که هستی را باطل می‌دانند، سرنوشت و انجام مؤمن و مفسد، و تقوا و فجور را نیز یکی می‌دانند. و در مقابل کسانی هستند که برای هستی هدف و غایت می‌بینند. سرنوشت اینان بسیار متفاوت است.

آیه‌ی ۲۹ قرآن کریم را مبارک توصیف می‌کند، مبارک است چون منشاء خیر و برکت در زندگی انسان می‌باشد. در ادامه دو هدف از انزال قرآن کریم بیان می‌شود:

لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ؛ تدبّر و تفکر کردن در قرآن کریم؛ قرآن برای تدبّر نازل شده است. اگر تشویق به خواندن قرآن شده است، برای این است که انسان دلش گرفتار قرآن شود، و به هدف که تدبّر است بپردازد. در غیر این صورت قرآن خواندن به زعم حقیر ثمری ندارد. تنها فایده‌اش این است که انسان گمان می‌کند خواندن قرآن فی نفسه مورد رضای شارع است، در نتیجه به نحوی فعلی عبادی است. در واقع مانند این است که جواهری گران‌قیمت داشته باشد، و با آن بی‌مقدارترین چیزها را بخرد.

لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ هدف دوم، یادآوری و ذکر است. عرض شد که قرآن کلام الهی است اولاً، کلام در متکلم مندرک است ثانیاً، در نتیجه وقتی متکلم حیّ است، کلام نیز زنده است و با متکلم شنیده می‌شود. وقتی قرآن این‌گونه خوانده شد، انسان غرق یاد الهی می‌گردد. پند و عبرت گرفتن صاحبان خرد، رشحه‌ای از این معنا است.

آیات ۳۰ تا ۴۰:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۳۰

به داوود سلیمان را بخشیدیم، بنده‌ی خوبی بود، دائماً (به ما) رجوع می‌کرد.

داستان دومی که در سوره‌ی ص بیان می‌گردد، داستان حضرت سلیمان است. سلیمان پسر حضرت داوود بود. توصیف او در آیه‌ی ابتدایی این بخش دلنشین است: نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ خوب بنده‌ای بود، چرا که او هم اوّاب بود. پس از وصف با شکوهی که برای سلیمان آورده می‌شود، بعضی از خصوصیات حکمرانی او، و امتحاناتی که شد در آیات بیان می‌شود.

إِذْ عَرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ۳۱ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ۳۲ رُدُّهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ ۳۳

عصرگاهی بر او اسبانی اصیل و تندرو عرضه شد. گفت: من این اسبان را دوست می‌دارم، متوجه شد غروب شده است، و از یاد خدا غافل بوده‌است. (گفت:) آن‌ها را برای من بازگردانید، پس بر ساق‌ها و گردن‌هایشان دست کشید.

صافنات: جمع صفن است.

مصباح: القائم علی ثلاث

التحقیق: هو التقوم و التهيؤ لأمر.

جیاد: جمع جید است.

التحقیق: هو المتكرم في نفسه، و سرعة السير من آثاره في الفرس.

داستان اول سلیمان سان دیدن او از لشکریانش است. در عصرگاهی، اسبانی تندرو و اصیل در نزد او حرکت کردند، و او مشغول تماشای آنها بود. می‌گفت: من این اسبان و حالتشان را بسیار دوست می‌دارم. او مشغول به تماشای اسبان زیبا و اصیل بود، که غروب شد. سلیمان اوآب بود، متوجه شد که این وقت را یاد خدا نبوده است. فرمان داد که اسبان را بازگردانند. بر ساق‌ها و گردن‌هایشان دست کشید. گویا با خود حدیث نفس می‌کرد، که شما زیبايان مرا از یاد خدا غافل کردید. یا با خود حدیث می‌کرد که زیبایی شما از آن خودتان نیست؛ پس درک معنای حمد می‌کرد.

بیانی که عرض شد، جمع‌بندی حقیر از آیات است. احتمالات بسیاری در این آیات داده شده است؛ چرا که آیات پیچیده است، و امکان برداشت‌های متفاوت را ایجاد می‌کند. از بیان اقوال که هدف این نوشتار نیست پرهیز می‌کنم.

دقت کنیم که اصل در فهم آیات مراجعه‌ی به عباراتی است که در قرآن کریم آمده است. واقعه‌ی جزئی از لحاظ تاریخی که حدوداً ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح رخ داده است، با مراجعه‌ی به تاریخ نتیجه‌ای نخواهد داشت. به علاوه ورود بحث‌های ذهنی و کلامی به صورت پیشینی به قرآن کریم نیز راهی در پی نخواهد داشت؛ و باعث می‌گردد آیات را با پیش‌فرض‌های ذهنی معنا کنیم. هر دو مورد در تبیین این آیات به روشنی توسط مفسرین رخ داده است.

آیه به صراحت می‌گوید: عَنْ ذِكْرِ رَبِّي؛ او را از یاد خدا غافل کرد. این عبارت روشن را چگونه می‌توان در میسر خدا معنا کرد؟!

این همان پیش‌زمینه‌ی ذهنی مفسرین است که انبیاء لحظه‌ای نباید از یاد خدا غافل شوند. خب این روش فهم قرآن کریم، تحمیل نظر شخصی بر قرآن است. ما باید قرآن بخوانیم نه این‌که دنبال تأیید نظراتمان در قرآن بگردیم. در داستان انبیاء غفلت‌های کوتاه و اشتباهات این‌چنینی بسیار در قرآن آمده است. در همین سوره، داستان حضرت داوود یکی از این موارد بیان گردید. نکته‌ای اساسی در زندگی انبیاء الهی، اوآب بودن آنها است. به محض این‌که می‌فهمیدند غافل شده‌اند یا اشتباه کرده‌اند، به درگاه خداوند باز می‌گشتند. غفلت هیچ‌گاه در آنها پایدار نمی‌ماند. این نکته‌ی فوق‌العاده مهم تربیتی را اگر از داستان انبیاء حذف کنیم، فایده‌ی داستان‌های قرآن چیست؟! مگر قرآن کتاب قصه و تاریخ است!!

از میان روایاتی که ذیل این آیات آمده است، روایتی که نقل خواهد شد را دقیق تر یافتیم:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رحمة الله عليه) أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ مَا بَلَغَكَ فِيهَا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ (رحمة الله عليه) فَقُلْتُ سَمِعْتُ كَعْبًا يَقُولُ اشْتَعَلَ سُلَيْمَانُ بَعْرَضِ الْأَفْرَاسِ حَتَّى فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ فَقَالَ رُدُّوْهَا عَلَيَّ يَعْنِي الْأَفْرَاسَ وَكَانَتْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ فَأَمَرَ بِضَرْبِ سَوْقِهَا وَاعْتَاقِهَا بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهَا فَسَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا لِأَنَّهُ ظَلَمَ الْخَيْلَ بِقَتْلِهَا فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) كَذَبَ كَعْبٌ لَكِنْ اشْتَعَلَ سُلَيْمَانُ (عليه السلام) بَعْرَضِ الْأَفْرَاسِ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَنَّهُ أَرَادَ جِهَادَ الْعَدُوِّ حَتَّى تَوَارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ فَقَالَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِينَ بِالشَّمْسِ رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَرُدَّتْ فَصَلَّى الْعَصْرَ فِي وَقْتِهَا وَإِنَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ (عليهم السلام) لَا يَظْلَمُونَ وَلَا يَأْمُرُونَ بِالظُّلْمِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۵۶ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۰۳

ابن عباس روایت کرده است که: از امام علی (علیه السلام) درباره‌ی این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: «ای ابن عباس، تو در این باره چه شنیده‌ای؟» عرض کردم: «از کعب شنیدم که میگفت: سلیمان (علیه السلام) به نمایش اسبها سرگرم شد تا اینکه نمازش قضا شد، آنگاه گفت: آن‌ها را (اسبها را که چهارده رأس بودند) نزد من بازگردانید، سپس ساق و گردن اسبها را زد و آن‌ها را کشت. از این رو خداوند متعال، چهارده روز او را از فرمانروایی برکنار کرد؛ چرا که او با کشتن اسبها، به آن‌ها ستم کرده بود.» امام (علیه السلام) فرمود: «سخن کعب دروغ است. روزی سلیمان (علیه السلام) برای جنگ با دشمن، به نمایش اسبها سرگرم شد، تا اینکه خورشید غروب کرد، آنگاه او به اذن خداوند به فرشتگان گمارده شده بر خورشید فرمود: آن را برای من بازگردانید. آن‌ها چنین کردند و او نماز عصر را در هنگامش به جای آورد. همانا پیامبران خدا (علیهم السلام) نه ستم می‌کنند و نه فرمان به ستمکاری می‌دهند؛ چرا که ایشان معصوم و پاک می‌باشند.»

روایت بعدی، گرچه ذیل این آیات بیان گردیده است، اما روایت فوق‌العاده مهمی است، و تفکر در آن جنبه‌ی معرفتی دارد، و در تفقه نیز بسیار اثرگذار است.

مَسْرُوقٌ قَالَ دَخَلْتُ يَوْمَ عَرَفَةَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَأَقْدَاحُ السُّويقِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَبَيْنَ يَدَيْ أَصْحَابِهِ وَ الْمَصَاحِفُ فِي حُجُورِهِمْ وَ هُمْ يَنْتَظِرُونَ الْإِفْطَارَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي فَخَرَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ عَلَى مَوَائِدَ مَوْضُوعَةٍ عَلَيْهَا طَعَامٌ عَتِيدٌ فَيَأْكُلُونَ وَ يَحْمِلُونَ فِرَاقِي وَ قَدْ تَغَيَّرْتُ فَقَالَ يَا مَسْرُوقُ لِمَ لَا تَأْكُلُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَنَا صَائِمٌ وَ أَنَا أَذْكَرُ شَيْئاً فَقَالَ أَذْكَرُ مَا بَدَأَ لَكَ فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونُوا مُخْتَلِفِينَ دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَرَأَيْتُهُ يَنْتَظِرُ الْإِفْطَارَ وَ دَخَلْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ وَ الْحَالِ فَضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ يَا ابْنَ الْأَشْرَسِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَدَبَنَا لِسِيَاسَةِ الْأُمَّةِ وَ لَوْ اجْتَمَعْنَا عَلَى شَيْءٍ مَا وَسَعَكُمْ غَيْرُهُ إِنِّي أَفْطَرْتُ لِمُفْطِرِكُمْ وَ صَامَ أَخِي لِصَوَامِكُمْ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ الَّذِينَ نَادَتِ النَّاسُ بِنَادِيهِمْ وَ هُمُ الرُّسُلُ وَ الْأُئِمَّةُ (عليهم السلام) كَانُوا عَلَى حَالٍ وَاحِدٍ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي أَرَادُوهُ مِنْهُمْ فَكَانَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ (عليه السلام) فِي مُلْكِهِ مَا سَخَّرَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ مُجَاهِداً مُكَابِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَقَالَ تَعَالَى وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ قَالَ لِأَيُّوبَ (عليه السلام) فِي سُقْمِهِ وَ دُودِهِ وَ جَهْدِهِ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ هَكَذَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْحَقَائِقِ أَنْ يَكُونُوا لِسَيِّدِهِمْ فِي السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ عَلَى الْحَالِ الَّذِي يَرْضَاهُ مِنْهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۵۶ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۲۷

مسروق می‌گوید: روز عرفه نزد امام حسین (علیه السلام) رسیدم درحالی‌که سر سفره نشسته بودند و کاسه‌های خمیر جلوی رویشان بود و قرآن بر روی دامنشان بود و [قرآن می‌خواندند و] منتظر بودند تا افطار کنند. در مورد مسئله‌ای از ایشان سؤال کردم و ایشان جواب دادند؛ از پیش ایشان رفته‌م و نزد امام حسن (علیه السلام) رسیدم درحالی‌که مردم به سفره‌هایی که بر روی آن غذاها می‌پختند آماده گذاشته شده بود وارد می‌شدند و از آن غذا می‌خوردند و با خود می‌بردند [من که این اختلاف حال بین دو برادر را دیدم] حالم تغییر کرد و امام حسن (علیه السلام) مرا دید و فرمود: «ای مسروق! چرا نمی‌خوری؟» گفتم: «ای سرور من! روزه هستم، آیا می‌توانم چیزی را یادآوری کنم؟» فرمود: «آنچه برای

اتفاق افتاده را بگو». گفتم: «پناه می‌برم به خداوند که شما دو برادر با هم فرق داشته باشید. من نزد امام حسین (علیه السلام) رفته بودم و دیدم که منتظر وقت افطار نشسته‌اند، اما نزد شما آمدم و شما را در این اوضاع و احوال دیدم». امام حسن (علیه السلام) مرا در آغوش گرفت و فرمود: «ای ابن‌اشرس! مگر نمی‌دانی که خداوند ما را برای تدبیر امور امت تشویق فرموده است؟ و اگر هر دوی ما بر یک حال باشیم، توسعه و آزادی عمل از شما گرفته می‌شود من افطار می‌کنم تا حجّتی برای افطارکنندگان شما باشم و برادرم روزه است تا حجّتی برای روزه‌داران شما باشد. اهل حقیقت کسانی هستند که مردم را به سمت منادیان واقعی دعوت کنند و آن‌ها فرستادگان و امامانی هستند که همه در یک حال مشترک هستند به نحوی که شما از آن‌ها می‌خواهید. سلیمان بن داود (علیه السلام) در حکومتش که خداوند برای او تمام انس و جن و پرنندگان را مسخر او کرده بود، با شدت و همت فراوان در راه امر خداوند و اطاعت از او جهاد می‌کرد تا جایی که خداوند فرمود: وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ بِهِ أَيُّوبَ (علیه السلام) درحالی که مریض بود و کرم به پیکرش افتاده بود و باز در راه خدا تلاش می‌کرد، فرمود: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ به همین ترتیب سزاوار است که اهل حقیقت در آشکار و نهان و گشایش و سختی‌هایشان بر همان حالی باشند که سرور و امامشان از آن راضی است».

وَلَقَدْ فُتِنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ۚ ۳۴

سلیمان را آزمودیم، و بر تخت او جسدی افکندیم، بلافاصله به سوی ما بازگشت.

ابتلای دوم حضرت سلیمان در این کریمه بیان می‌گردد. از پایان‌بندی آیه: ثُمَّ أَنَابَ و ابتدای آیه بعد: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي، معلوم می‌گردد مورد بیان شده در آیه، ابتلایی از جانب خداوند بوده است. بنابراین تعبیری که برخی از مفسرین در آیه داشته‌اند صحیح نمی‌باشد. ایشان می‌گویند مراد از جسداً خود حضرت سلیمان است. علاوه بر محذور ادبی که این تطبیق دارد، امتحانی نخواهد بود، تا انابه و استغفار بخواهد. در معنای این آیه داستان‌های عجیب و غریبی نقل شده است که

حتی قابل بیان هم نمی‌باشد. تطبیق حقیقی این داستان کار دشواری است. آنچه از مجموع روایات به نظر می‌رسد این است که مراد فرزندی است که سلیمان به او دل بسته بود، شاید می‌خواست ادامه‌دهنده‌ی حکمرانی او باشد، به ناگاه او را مرده در تخت فرمانرواییش دید.

احتمال دیگری نیز می‌توان داد که فارغ از روایات و داستان‌های کتب پیشینیان است. ممکن است حضرت سلیمان به جهت محبتی که به تختش داشت امتحان شده باشد. روزی جسدی را بر روی تخت دیده باشد، که حاصلش توجه دوباره‌ی او به خداوند متعال باشد. در نهایت علم نزد خدا است و بس.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ ٣٧ وَ آخِرِينَ مَّقْرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ٣٨ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ ٤٠

گفت: خدایا مرا بیماری‌رز، و حکومتی ارزانیم کن که درخور احدی پس از من نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای. ما باد را مسخر او قرار دادیم، هر جا که او می‌خواست به نرمی روان می‌شد. و بنا و غواص را از میان جنیان (مسخرش کردیم). و جنیان دیگری که در زنجیرها بسته شده بودند را نیز مسخر او قرار دادیم. این عطای ما است، بر هر کس که خواستی ببخش، یا نگه‌دار، حسابی برای تو نیست. او نزد ما مقرب و عاقبتی نیکو دارد.

سلیمان همان‌طور که عرض شد بلافاصله استغفار کرد و به درگاه خداوند بازگشت. سلیمان از خداوند حکومتی طلب کرد که هیچ کس پس از او مانندش را نداشته باشد. او از خداوند خواست و خداوند به او عطا کرد. چرا که او وهاب است، بسیار بخشنده است. اگر پایان‌بندی این دسته از آیات با تشریف فوق‌العاده‌ی سلیمان همراه نبود: إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ در این خواسته‌ی او می‌توانستیم شبهاتی وارد کنیم؛ چرا باید انسانی الهی و معنوی حکومتی چنین بخواهد؟

و مهم‌تر از آن چرا حکومتی بخواهد که هیچ کس دیگری نتواند مانندش را داشته باشد؟! اما وقتی خداوند متعال او را بنده‌ی مقرب خود می‌داند، باید دست از سؤال‌های بیهوده کشید، و عمیق‌تر تأمل کرد. انسان‌ها شاکله‌های متفاوتی دارند، انبیاء نیز در این مهم با دیگر انسان‌ها یکی هستند. یکی آواره‌ی کوه و بیابان است، دیگری مُلکی دارد که مانندش در عالم اتفاق نخواهد افتاد. وجه اشتراک انبیاء باور حقیقی به خداوند متعال، و توجّه و بازگشت دائم به او است. در این مطلب دقت بفرمایید که بسیار مهم است.

ویژگی خاصّ ملک سلیمان که دیگر در عالم مانند ندارد، وسعت حکمرانی او نبود؛ چرا که حکومت‌های فراگیرتر بسیاری در تاریخ وجود دارد. بلکه نوع فرمانروایی او بود. باد در اختیار و فرمان‌بر او بود. جَنّیان که تا آن روز تحت سیطره‌ی کسی قرار نمی‌گرفتند در اختیار و تسخیر او بودند. او بسیاری از کارهای خود را با این دو موهبتی که خداوند به او کرده بود انجام می‌داد.

این‌ها همه عطای ما به سلیمان بود، از این موهبت‌ها بر هر کس که می‌خواهی ببخش، و از هر کس که می‌خواهی منع کن، بر تو حسابی نیست. عبارت **بَغِيرِ حِسَابٍ** می‌تواند به معنای ازدیاد مواهب الهی نیز به او باشد. یعنی آن‌قدر به تو بخشیده شده است، که هرچه قدر هم ببخشی از آن کاسته نمی‌شود.

و سلیمان بنده‌ی مقرب ما و نیک‌انجام است. این فقره در وصف حضرت داوود شرح شد.

ذیل آیه‌ی **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** روایات زیبایی نقل شده است، که در فهم روایات معصومین بسیار راهگشا است، بعضی از این روایات را نقل می‌کنیم:

۱

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَضَّ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَضَّ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) فَقَالَ نَعَمْ وَذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا وَ سَأَلَهُ آخَرَ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرَ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ

أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَسْمَعُ اللَّهُ يَقُولُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ هُمْ الْأَيْمَةُ وَ إِنَّهَا لَبَسِيْلٍ مُّقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لِي نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ حَلْفٍ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ وَ هُمْ الْعُلَمَاءُ فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئًا مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸۰ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸

عبدالله بن سلیمان گوید: از ایشان درباره‌ی امام پرسیدم که: «آیا خداوند آنچه را به سلیمان بن داود (علیه السلام) تفویض نموده، به امام نیز تفویض نموده است؟» فرمود: «بلی! و دلیل این امر آن است که مردی از وی (حضرت علی (علیه السلام)) مسئله‌ای پرسید و ایشان آن را پاسخ گفت. سپس دیگری همان سؤال را از وی پرسید و ایشان پاسخ دیگری به سؤال وی داد و آنگاه شخص سوّمی همان سؤال را مطرح نمود و امام (علیه السلام) پاسخی متفاوت با دو پاسخ قبلی به وی داد». و سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أُعْطِيَ بَعْغِيرِ حِسَابٍ» این آیه با قرائت علی (علیه السلام) به همین شکل است». عرض کردم: «خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ‌ها را می‌فرمود، افراد سؤال کننده را می‌شناخت؟» امام (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله! نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: در این عبرت‌هاست برای پژوهندگان (حجر/۷۵) و آن‌ها امامان (علیهم السلام) هستند، و آن شهر اکنون بر سر راه کاروانیان است (حجر/۷۶) که هرگز از آن خارج نمی‌شود». سپس به من فرمود: «آری! اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و اینکه کیست (نسب او را) می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: و از نشانه‌های قدرت اوست آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگ‌هایتان. در این عبرتهایی است برای دانایان (روم/۲۲) و آن‌ها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک‌شونده است [مگر اینکه آن را می‌شناسد و می‌داند که رستگار است یا هلاک‌شونده]؛ از این رو پاسخ آن‌ها را به گونه‌ای می‌دهد که آن‌ها را مجاب کند».

عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيْمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي قَبِيْنًا أَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ أَجَابَ صَاحِبِي فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَظُمَ عَلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمُ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيْمٍ كَأَنَّكَ جَزِعْتَ قُلْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّمَا جَزِعْتُ مِنْ ثَلَاثِ أَقَاوِيلَ فِي مَسْأَلَةٍ وَ أَحَدَهُ فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيْمٍ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) أَمْرَ مُلْكِهِ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَيَّ الْإِيْمَةَ مِنِّي وَ إِلَيْنَا مَا فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (عليهم السلام) فَلَا تَجْزَعُ.

بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۰ / الاختصاص، ص ۳۲۹ / بصائر الدرجات، ص ۳۸۳ / وسایل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷۰

موسی بن اشیم گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و مسأله ای سؤال کردم، جوابش را فرمود همان جا نشست بودم، مردی آمد همان سؤال را کرد امام (علیه السلام) برخلاف جواب من به او پاسخ داد در این موقع مرد دیگری وارد شد از همان مسأله ای به خصوص سؤال کرد، امام (علیه السلام) برخلاف جواب من و جوابی که به آن دیگری داده بود به این مرد سوم پاسخ داد، من سخت ناراحت شدم و بسیار در نظرم گران آمد، وقتی مردم رفتند نگاهی به من نمود، فرمود: «پسر اشیم! مثل اینکه ناراحت شدی!»؟! عرض کردم: «فدایت شوم! من ناراحت شدم که در یک مسأله ای به خصوص سه جواب دادید». فرمود: «پسر اشیم! خداوند امور مملکتش را به سلیمان بن داود (علیه السلام) سپرد، در این آیه می فرماید: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ به محمد (صلى الله عليه و آله) نیز امور دین را تفویض نموده، فرموده است: هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید (حشر/۷)، و خداوند به پیشوایان از ما خانواده و به ما واگذاشته آنچه به محمد (صلى الله عليه و آله) واگذاشته است، ناراحت نباش.»

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ
 أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةٍ وَجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸۲ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۹ / العیاشی، ج ۱، ص ۱۲ / الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸ /
 مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۵

حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «روایت‌هایی که از شما به ما می‌رسد مختلف است».
 امام (علیه السلام) فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین رخصتی که برای امام هست این است که به
 هفت صورت فتوی بدهد سپس فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

آیات ۴۱ تا ۴۴:

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ۚ ۴۱ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۚ ۴۲ وَ هَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ ۴۳

بنده‌ی ما ایوب را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را خواند: شیطان رنج و درد بسیاری به من رسانده است. پایت را بر زمین بزن، این چشمه‌ای است خنک و گوارا. خانواده‌اش را به او برگردانیم، و مانند ایشان را نیز با او قرار دادیم، این‌ها رحمتی از جانب ما بود، و یاد و پندی برای صاحبان عقل.

داستان سوم در سوره‌ی صاد، داستان حضرت ایوب است. پیامبری که نامش معادل صبر و شکیبایی است. ذکر داستان این نبی الهی پس از سلیمان که مظهر شکوه و قدرت بود، تناقضی لطیف و ارزنده دارد.

ابتلائات حضرت ایوب در روایات بسیار عجیب است. در قرآن کریم اشاره‌ی مستقیمی به این ابتلائات نشده است. در سوره‌ی انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ نیز چنین آمده است: وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِّلْعَابِدِينَ. در قرآن کریم بیان می‌شود که ایوب دچار گرفتاری‌هایی بوده، که در دوران پیری او رفع شده است. اما جزئیات آن بیان نمی‌شود.

قدر مسلم در روایات این است که ایوب خانواده خود غیر از همسر الهی‌اش را از دست داد. یارانش او را ترک کردند. و به بیماری‌های جسمی عجیبی مبتلا شد. او در همه‌ی این حالات زبان به شکوه نگشود. برای جزئیات این ابتلائات به تفاسیر مراجعه بفرمایید.

به نظر حقیر آنچه در کریمه‌ی ۴۱ آمده است، اشاره به تأثیری است که شیطان در باور یاران ایوب داشت. ابتلائات حضرت ایوب را نزد یارانش دلیلی بر گناه‌کار بودن او نشان داد. این موضوع بود که بر ایوب بسیار سنگین آمد. اما وجود مبارک او حتی در این زمان هم حالش را برای خداوند توصیف کرد، و باز هم خواسته‌ای نداشت! ایوب ابتلائات را از جانب خداوند می‌دید نه شیطان! دقت کنیم که فرمود: أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. دو روایت از حضرت صادق سلام الله علیه بر این مطلب گواهی می‌دهد.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا طَالَ بَلَاءُ أَيُّوبَ (عليه السلام) وَرَأَى إِبْلِيسُ صَبْرَهُ أَتَى إِلَى أَصْحَابِ لَهُ كَانُوا رُهْبَانًا فِي الْجِبَالِ فَقَالَ لَهُمْ مُرُوا بِنَا إِلَى هَذَا الْعَبْدِ الْمُبْتَلَى نَسْأَلُهُ عَنْ بَلِيَّتِهِ قَالَ فَرَكِبُوا وَجَاءُوهُ فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْهُ نَفَرَتْ بِغَالِهِمْ فَقَرَّبُوهَا بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ مَشَوْا إِلَيْهِ وَكَانَ فِيهِمْ شَابٌ حَدَثٌ فَسَلَّمُوا عَلَى أَيُّوبَ وَقَعَدُوا وَقَالُوا يَا أَيُّوبَ (عليه السلام) لَوْ أَخْبَرْتَنَا بِذَنْبِكَ فَلَا نَرَى تُبْتَلَى بِهَذَا الْبَلَاءِ إِلَّا لِأَمْرٍ كُنْتَ تُسِرُّهُ قَالَ أَيُّوبُ (عليه السلام) وَعِزَّةَ رَبِّي إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّي مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ إِلَّا وَمَعِيَ يَتِيمٌ أَوْ ضَعِيفٌ يَأْكُلُ مَعِيَ وَمَا عَرَضَ لِي أَمْرَانِ كِلَاهُمَا طَاعَةٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِي فَقَالَ الشَّابُّ سَوْءٌ لَكُمْ عَمَدْتُمْ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَعَنَّفْتُمُوهُ حَتَّى أَظْهَرَ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّهِ مَا كَانَ يَسْتُرُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا رَبَّهُ وَقَالَ رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ وَقَالَ قَبِيلَ لَأَيُّوبَ (عليه السلام) بَعْدَ مَا عَافَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مَا مَرَّ عَلَيْكَ قَالَ سَمَاتُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۹۰ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۵۱

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: چون بلای ایوب (علیه السلام) به درازا کشید و شیطان بردباری او را دید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوهها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: «بیاید تا به نزد این بندهی بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این بلا افتاده است؟! آنگاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آن‌ها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آن‌ها جوان کم سالی بود، [بر ایوب (علیه السلام) سلام کردند] وقتی نزد او نشستند، عرض کردند: «ای ایوب (علیه السلام)! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی، گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن‌رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای». ایوب (علیه السلام) گفت: «به شکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا، دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است». آن جوان به یارانش گفت: «بدا به حال شما! که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آنچه را در عبادت خدا از شما پنهان

می‌کرده، آشکار سازد». پس در این هنگام پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پس از آنکه خدای متعال ایوب (علیه السلام) را عافیت داد به او گفته شد در آنچه بر تو گذشت کدام یک سخت‌تر بود؟» فرمود: «سرزنش و شادی دشمنان».

الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ: اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. قِيلَ: إِنَّهُ اشْتَدَّ مَرَضُهُ حَتَّى تَجَنَّبَهُ النَّاسُ فَوَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى النَّاسِ أَنْ يَسْتَفْذِرُوهُ وَيُخْرِجُوهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَلَا يَتْرُكُوا امْرَأَتَهُ الَّتِي تَخْدُمُهُ أَنْ تَدْخُلَ عَلَيْهِمْ. فَكَانَ أَيُّوبُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَتَأَذَى بِذَلِكَ وَيَتَأَلَّمُ بِهِ وَلَمْ يَشْكُ إِلَّا لَمَّا الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۲۲

امام صادق (علیه السلام): در مجمع‌البیان درباره‌ی آیه‌ی اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ گفته شده است؛ آنقدر مرض آن حضرت (علیه السلام) شدت گرفت که مردم از او دوری گزیدند و شیطان میان مردم وسوسه کرد که او را آلوده پندارند و از میان خود برانند، و اجازه ندهند همسر او که خدمتگزار وی بود به شهر آن‌ها وارد شود و ایوب (علیه السلام) از این جهت بسیار آزرده و متألّم گشت، امّا شکایتی نکرد، چون همهی وقایع را ناشی از امر الهی می‌دانست.

پس از این بود که به او گفته شد: پایت را بر زمین بکوب، چشمه‌ای گوارا و خنک جاری خواهد شد، تا از آن بنوشی، و خود را در آن شست و شو دهی. ایوب مطابق روایات دوباره جوان و زیبا شد. پس از آن خانواده‌اش را به او بازگرداندیم: وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ. در این فقره روایات مختلفی دارند. برخی اشاره دارند که خانواده‌اش در دوران امتحان مردند، و دوباره زنده شدند. برخی می‌گویند خانواده‌اش پراکنده شدند و دوباره جمع شدند. و برخی می‌گویند او دوباره بیچه‌دار شد و تا نبیره‌هایش را دید. آیه از بیان جزئیات ساکت است. جزئیات این داستان از دید حقیر ثمری هم ندارد. آنچه در

قرآن مطرح شده برای هدفی که خداوند از بیان این داستان داشته کافی است. باری از اسلوب آیه چنین برمی آید که خداوند خانواده‌ی خود ایوب را به او بازگرداند؛ حال چه متفرق شده باشند، و چه مرده باشند. علاوه بر خانواده‌اش، مانند ایشان را نیز به او عطا کرد.

وَ حُذِّبِيكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۴۴

دسته‌ی کوچکی گیاه برگیر و با آن بزن، و سوگندت را مشکن، ما او را صابر یافتیم، بنده‌ی خوبی بود، چرا که بسیار به ما رجوع می‌کرد.

ضغث:

مقایس: يدلّ على التباس الشيء بعضه ببعض.

التحقيق: هو ما يتفرغ مختلفاً. من مصاديقه: القضبان المتفرعة، والأخبار المتنوعة المجموعة، و أمور مختلفة تشاهد في الروايات.

اشاره‌ی آیه به سوگندی است که ایوب خورده بود. ظاهراً او به جهتی که در کریمه نیامده است، سوگند می‌خورد که همسرش را صد تازیانه بزند. خداوند متعال به او می‌فرماید: دسته‌ای از گیاهی برگیر، و هر شاخه‌اش را یکی حساب کن. همه را با هم بر او بنواز، که دسته‌ای جای صد ضربه را بگیرد. دلیل این سوگند روشن نیست، و روایات نیز یکسان نیستند. به نظر حقیر همان‌طور که در آیه‌ی قبلی نیز بیان گردید، کنکاش علت این سوگند بیهوده است. اگر فایده‌ای برای مستمع داشت در آیات بیان می‌شد. نکته‌ی مهمی که در این کریمه وجود دارد این است که نبیّ مهربان و صابری چون ایوب که حتی یک بار لب به شکوه نمی‌گشاید، ممکن است در برهه‌ای از زندگی اشتباه کند، و در پی آن چنین سوگندی بخورد؛ در حالی که تنها کسی که با او وفادارانه ماند همسرش بود. روشن است که او پس از این سوگند پشیمان شد، چرا که گفته شد: لَا تَحْنُثْ، یعنی سوگندت را نشکن. پس او می‌خواسته سوگندش را بشکند. خداوند برای

او راهکاری قرار می‌دهد. می‌فرماید به جای تازیانه او را نوازش کن. شاخه‌های نازک گیاهان را بگیر، تا حدوداً صد تا باشد، و یک‌بار بر او بزن. تا هم سوگندت را نشکنی، و هم اشتباهت جبران شود، و به همسر وفادارت گزندی نرسد. پایان‌بندی این آیات وصفی باشکوه از حضرت ایوب است: **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**؛ او صابر بود. صبر مساوق ایوب گشته است. چه بنده‌ی خوبی، چرا که همواره به ما مراجعه می‌کرد. می‌بینیم که باز هم سخن از اوّاب است. گویا تمامی این سوره بر محور این واژه می‌چرخد.

آیات ۴۵ تا ۴۸:

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ ۴۵ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۴۶ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ ۴۷ وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ ۴۸

بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، که در باطن و ظاهر قوی، و دارای بصیرت بودند را نیز یاد کن. ایشان را در خالص‌ترین وجه خالص کردیم، این‌که همواره یاد آخرت بودند. ایشان نزد ما از برگزیدگان نیکانند. و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را نیز یاد کن، همه از نیکان بودند.

در این آیات جمله‌ای دیگر از انبیاء نام برده می‌شوند. از پیامبر اکرم خواسته می‌شود که ایشان را یاد کند. در عبارت اذْکُرْ که جای جای قرآن به آن زیور شده است، لطافتی نهفته است. پیامبر خلیفه‌ی الهی است که یاد کردنش، به هستی، و به انسان‌های معنوی الهی وجود می‌بخشد. در عین حال که نامی از دیگر انبیاء است که تکمیل‌کننده‌ی نام انبیائی است که در این سوره آمده است.

مراد از اُولِي الْاَيْدِي قدرت در باطن و ظاهر است. منظور این است که ایشان در معرفت، عبادت خالق، و تلاش برای راهبری مردم توانمند بودند.

مراد از الْاَبْصَارِ بصیرت داشتن، یا همان معرفت الهی است.

عبارتی در شأن ایشان آمده است که در عین اختصار بسیار کامل است: اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ؛ آن‌ها با یاد خالص شده‌اند! چه قدر لطیف بیان شده است. جوهره‌ی وجودی این انسان‌های معنوی یاد است. یکی از بارزترین مصادیق یاد، ذکر عالم غیر ماده است که همان آخرت باشد.

همه‌ی این انسان‌ها از انسان‌های برگزیده‌ی نیک و صالح هستند. خداوند آن‌ها را انتخاب کرده است. مصطفی شدن، نتیجه‌ی خالص شدن است. بارزترین ایشان محمد مصطفی است.

در آیه‌ی ۴۸ نام عده‌ی دیگری از انبیا برده می‌شود. وصف ایشان این است که: كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ.

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي (عليه السلام) أَسْأَلُهُ عَنْ ذِي الْكِفْلِ مَا اسْمُهُ وَهَلْ كَانَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَكَتَبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ (صلى الله عليه وآله) وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ (صلى الله عليه وآله) الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا وَ إِنَّ ذَا الْكِفْلِ مِنْهُمْ (صلى الله عليه وآله) وَ كَانَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) وَ كَانَ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ كَمَا كَانَ يَقْضِي دَاوُدُ وَ لَمْ يَغْضَبْ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كَانَ اسْمُهُ عَوِيدِيَا وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مَنِ الْأَخْيَارِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۰ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۰۵

از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل شده: نامه‌ای به امام حسن عسکری (علیه السلام) نوشتم و از ایشان درباره‌ی نام ذی الکفل و پیامبر بودن او سؤال کردم، آن حضرت (علیه السلام) در پاسخ نوشتند: «خداوند تعالی صد و بیست و چهار هزار نبی مبعوث کرد که سیصد و سیزده نفر از آن‌ها مرسل بودند و ذی الکفل از جمله‌ی ایشان و بعد از سلیمان (علیه السلام) بود. در میان مردم قضاوت می‌کرد، همان‌طور که داود (علیه السلام) قضاوت می‌کرد. و جز برای خدا غضب نمی‌کرد و نام او عویدیا بود و او همان کسی است که خداوند عزوجل در کتابش یاد نموده آنجا که فرمود: وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مَنِ الْأَخْيَارِ».

آیات ۴۹ تا ۵۴:

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ۴۹ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ۵۰ مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ۵۱ وَ
عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أُتْرَابٌ ۵۲ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۵۳ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ۵۴

این‌ها همه ذکر است، برای متقین فرجامی نیکو است. باغ‌هایی که در آن آرام می‌گیرند، و درب‌ها برایشان گشوده است. در آن‌جا تکیه زده‌اند، میوه‌های گوناگون و نوشیدنی طلب می‌کنند. نزدشان خمارچشمانی نظر افکنده هستند. این همان است که برای روز حساب به شما وعده داده شده بود. این روزی ما است که پایان ندارد.

عدن:

مقایسه: اقامه

التحقیق: هو الاستقرار مع الفة و بهجة.

هذا می‌تواند اشاره‌ی به دو امر باشد: اول با توجه به نقل داستان انبیاء، می‌تواند یاد این انسان‌های الهی مراد باشد. دوم با توجه به ابتدای سوره می‌تواند مراد قرآن باشد: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ. احتمال دوم به نظر اصح است. چرا که اولاً تعبیر ذکر درباره‌ی قرآن بسیار به کار رفته است، ثانیاً داستان انبیاء خود بخشی از قرآن است؛ بنابراین قرآن اعم از یاد انبیاء است.

اهل تقوا زیبا زندگی می‌کنند، و سرانجامشان نیز زیبا است. شرح نعمت‌های خداوند برای متقین در آیات بعدی بیان شده است. ایشان وارد بهشت‌هایی می‌شوند که همه‌ی درب‌ها برایشان گشوده است. عدن، همان‌طور که در لغت آمد استقراری است که همراه با انس، لذت، و آرامش باشد. در این باغ‌ها هرچه بخواهند فراهم است، خود را یله می‌کنند، و هر گونه میوه و نوشیدنی که بخواهند برایشان فراهم است. برای ایشان بانوانی خمارچشم که از حجب و حیا دیدگان‌شان افتاده است، مهیا است.

در گذشته عرض شد که نعمات بهشتی در قرآن متناسب با اولویت‌ها و اهمیت‌های شنوندگان اولیه‌ی قرآن کریم است. دیگر این که عموم انسان‌ها درکی از لذات عقلی اولاً و روحی ثانیاً ندارند؛ بنابراین مراعات فهم عموم مخاطبان در قرآن شده است. دقت بفرمایید.

بلی همی این‌ها از قبل به ایشان وعده داده شده بود. در انتها ایشان می‌فهمند و خواهند گفت که این روزی فراوانی که نصیبمان شده است بی‌پایان است.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَالصَّالِحُونَ وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ وَحَمْسَةَ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَمُحِبُّونَا فَلَا أَزَالَ وَأَقِفْنَا عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَأَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَمُحِبِّي وَأَنْصَارِي وَمَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكَ وَشَفَعْتَ فِي شِيعَتِكَ وَيُشَفَّعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِي وَمَنْ تَوَلَّانِي وَنَصْرَتِي وَحَارَبَ مَنْ حَارَبَنِي بِفِعْلٍ أَوْ قَوْلٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ جِيرَانِهِ وَأَقْرَبَانِهِ وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۲ الخصال، ج ۲، ص ۴۰۸

امام علی (علیه السلام): همانا بهشت هشت در دارد، یکی از درها برای ورود پیامبران و صدیقان است، از در دیگر شهدا و نیکوکاران وارد می‌شوند، و پنج در برای ورود شیعیان و دوستان ماست و من همواره بر صراط ایستاده‌ام و دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستان را و یاران مرا و هر آن کس را که در دنیا مرا دوست داشته به سلامت دار. در این هنگام ندایی از میانه‌ی عرش می‌رسد که: «دعایت مستجاب شد و شفاعت برای شیعیانت پذیرفته شد». و نیز هریک از شیعیان من و کسانی که مرا به دوستی گرفته و یاری کردند و با سخن یا عمل با دشمنان من جنگیدند، برای هفتاد هزار تن از همسایگان و نزدیکان خود شفاعت می‌کنند. و در دیگری نیز برای ورود مسلمانان دیگر است، کسانی که شهادت لا اله الا الله داده‌اند و در قلبشان ذره‌ای بغض نسبت به ما اهل بیت وجود ندارد.

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِنَّ حَلْقَهُ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ الحُلُقَةُ عَلَى الصَّفِيحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ يَا عَلِيَّ (عَلِيهِ السَّلَامُ).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۲ بحرالعرفان، ج ۱۵، ص ۲۶۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): حلقه‌ی در بهشت از یاقوت سرخ بوده که روی صفحه‌ی طلائی نصب گردیده، وقتی حلقه‌ی روی در کوبیده می‌شود صدای یا علی (علیه السلام) بلند می‌شود.

آیات ۵۵ تا ۶۴:

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَآبٍ ۵۵ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵۶

این چنین است، برای طغیان‌گران بدترین انجام است. با جهنم مواجه می‌شوند، چه بد جایگاهی است.

در مقابل متقین در آیه‌ی ۴۹ که عاقبت و انجامشان خیر و نیک است، اهل طغیان انجامی شوم و بد دارند. این تقابل دوگانه در سراسر قرآن وجود دارد.

آن‌ها جهنم را ملاقات می‌کنند، به وصال جهنم می‌رسند. چه جای بدی است که در آن گرفتار می‌شوند.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ۵۷ وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ۵۸ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ۵۹ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ۶۰ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ۶۱

این، آبی جوشان و چرکابی است، که باید از آن بچشند. و عذاب‌های دیگری که از همین قبیل است و انواع گوناگونی دارد. این گروه بسیاری که همراه شما وارد می‌شوند، خوشامدی برایشان نیست، که با آتش مواجه خواهند شد. (گروه اول) می‌گویند: هیچ خوشامدی برای شما نیست، شما بودید که ما را به این راه کشانیدید، چه جایگاه بدی است. گویند: خدایا آنان که ما را به این مسیر کشاندند، عذابشان را بیش کن.

حم:

مصباح: ما أحرق من خشب و نحوه.

التحقیق: هو الحرارة الشديدة قريبة من الغليان.

حمیم: ما يكون ساخناً شديداً الحرارة من ماء أو أمر معنوی كالعذاب المطلق، أو تكون الحرارة معنویة كما في الصدق و الولی.

غسق:

مقایس: الظلمة

صحاح: اول ظلمة الليل.

تعبیر این چنینی معنای روشنی در دیگر زبان‌ها ندارد. چرا که بیان اوصاف عذاب‌هایی است که جهنمیان با آن مواجه می‌شوند. ترجمه به آب داغ یا چرک و عفن صرفاً برای تقریب به ذهن است. شرحی بر این اوصاف نیز نمی‌توان بیان کرد. انسان بی‌خدا و متکبر، خود ظلمت و تاریکی است. همی این تعبیر، اوصافی از حالات ناگوار آن‌ها است که در آن غوطه‌ورند.

آیات ۵۹ تا ۶۱ بحث و جدلی بین جهنمیان است. عده‌ای تابع و عده‌ای متبوع هستند، و هر کدام دیگری را متهم می‌کنند. معنای آیات روشن است.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ۖ ۶۲ اتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ۖ ۶۳ إِنَّ ذَلِكَ لِحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۖ ۶۴

می‌گویند: چه شده، کسانی که آن‌ها را اشرار می‌پنداشتیم در این‌جا نمی‌بینیم؟! آیا بی‌جا ایشان را (در دنیا) مسخره می‌کردیم، یا اکنون دیدگان آن‌ها را نمی‌بینند؟ این‌ها واقعیت گفت‌وگوی اهل جهنم است.

ظاهراً مراد از اشرار در آیه، مؤمنینی هستند که کفار آن‌ها را جهنمی می‌پنداشتند. وقتی با جهنم مواجه می‌شوند، به خیال خود انتظار داشتند آن‌ها را نیز در آن‌جا ببینند؛ اما هیچ‌کدام را نمی‌بینند. آن‌جا است که با خود فکر می‌کنند شاید بیهوده آن‌ها را در دنیا مذمت می‌کردیم.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيَلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلَ سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ عَلَى الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ لَهُ يَا سَمَاعَةُ مَنْ شَرُّ النَّاسِ قَالَ نَحْنُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَعَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجَنَّتَاهُ ثُمَّ اسْتَوَى جَالِسًا وَكَانَ مُتَكِنًا فَقَالَ يَا سَمَاعَةُ مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ فَقُلْتُ وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَحْنُ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ لِأَنَّهُمْ سَمَوْنَا كُفَّارًا وَرَافِضَةً فَنَظَرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا سِيقَ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ سِيقَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ وَيَقُولُونَ مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ يَا سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ إِنَّهُ مِنْ أَسَاءِ مِنْكُمْ إِسَاءَةٌ مَشِينَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَقْدَامِنَا فَتَشْفَعُ فِيهِ فَتُشْفَعُ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ عَشْرَةَ رِجَالٍ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ خَمْسَةَ رِجَالٍ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَتَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ وَ أَكْمَدُوا عَدُوَّكُمْ بِالْوَرَعِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۶

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل کرده است: سماعه بن مهران خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید. امام (علیه السلام) فرمود: «ای سماعه! نزد مردم چه کسانی بدکارترین آنها هستند؟» من عرض کردم: «به خدا سوگند! دروغ نمی گویم ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! ما نزد مردم بدکارترین آنها هستیم، چرا که آنها ما را کافر و رافضی می نامند». حضرت (علیه السلام) به من نگریست، سپس فرمود: «در چه حالی خواهید بود در آن هنگام که شما راهی بهشت می شوید و آنان راهی دوزخ می شوند و آنگاه چشم در پی شما می اندازند و می گویند: ما لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ، ای سماعه! اگر کسی از شما کاری ناپسند انجام دهد، ما در روز قیامت با پای خود نزد خداوند می آییم و او را شفاعت می کنیم و شفاعتمان پذیرفته می شود. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، ده مرد نمی باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، پنج مرد نمی باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، یک مرد هم نمی باشد، پس برای درجات برتر، از هم پیشی بگیرید و با پارسایی، دشمنان خود را در اندوه بگذارید».

آیات ۶۵ تا ۷۰:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۶۵

بگو: من فقط بیم‌دهنده هستم، و غیر از خدای یگانه‌ی قهار معبودی نیست.

از آیه‌ی ۶۵ تا انتهای سوره، مسیر سوره تغییر می‌کند. آیه‌ی ۶۵ و ۶۶ بسیار عمیق و شیرین است. می‌توان این آیات را جمع‌بندی معارف سوره‌ی ص دانست.

خطاب به پیامبر است، بگو که من فقط هشدار دهنده هستم، و جز خدایی که یگانه و قهار است معبودی وجود ندارد. اله را در سوره‌ی ناس معنا کردیم، در این جا مجدد بیان می‌کنیم.

اله:

مفردات: عبد و قیل هو من الهه ای تحیر.

التحقیق: بمعنی العبادة، و الفرق بین المادّتين أنّ العبادة قد أخذ فيها قيد الخضوع والإله أخذ فيه قيد التحير. و ظهر أيضاً أن كلمة الله أصلها من الهه ياله، بقرينة اللغة العبرية و لعدم الحاجة فيها الى التكلّف و لكون كلمة الهه شائعة استعمالها في هذا المعنى ثمّ دخلت عليها الألف و اللام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بكثرة الاستعمال فيه تعالى فقيل لا إله إلا الله. فالإله بمعنی العبادة و التحير، غلب استعماله في ما يعبد و يتوجه اليه و يخضع لديه.

دو ریشه برای آن ذکر شده است، برخی ریشه را الهه به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را الهه به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الهه نیز بنا بر تحقیق از همین الهه اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

جامع معنا معبودی است که انسان را به تحیر و امید می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

لا إله إلا الله شعار اسلام است. مهم‌ترین شعار توحیدی دین جاودانه‌ی اسلام است. این جمله در چند خط و صفحه قابل تبیین نیست. شرح آن سوره‌ی توحید است؛ در صورت نیاز مراجعه نمایید.

دو صفت برای خداوند متعال در این آیه بیان می‌گردد: واحد همان أحد است، که در سوره‌ی توحید بیان شد. قَهَّار را در لغت پی بگیریم:

قهر:

مقایس: تدلّ علی غلبة و علوّ.

مفردات: الغلبة و التذليل معاً.

مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان مطالب نفیسی را درباره‌ی واحدِ قَهَّار بیان کرده‌اند که در این جا نقل می‌نماییم:

قوله: «الوَاحِدُ الْقَهَّارُ» يدل علی توحده تعالی فی وجوده و قهره کل شیء و ذلك أنه تعالی واحد لا یماثله شیء فی وجوده و لا تناهی کماله الذی هو عین وجوده الواجب فهو الغنی بذاته و علی الإطلاق و غیره من شیء فقیر یحتاج إلیه من کل جهة لیس له من الوجود و آثار الوجود إلا ما أنعم و أفاض فهو سبحانه القاهر لکل شیء علی ما یرید و کل شیء مطیع له فیما أراد خاضع له فیما شاء.

و هذا الخضوع الذاتی هو حقیقة العبادة فلو جاز أن یعبد شیء فی الوجود عملاً بأن یؤتی بعمل یمثل به العبودیة و الخضوع فهی عبادته سبحانه إذ کل شیء مفروض دونه فهو مقهور خاضع له لا یملك لنفسه و لا لغيره شیء و لا یستقل من الوجود و آثار الوجود بشیء فهو سبحانه الإله المعبود بالحق لا غیر.

قَهَّار غلبه‌ی همراه با علوّ است. مراد غلبه‌ی تکوینی است. وقتی خداوند متعال احد است، مثل و مانند ندارد. هستی مطلق، و کمال لایتناهی است. بنابراین هستی در مقابل او فقیر مطلق است. خضوع و ذلّت موجودات نتیجه‌ی این حقیقت تکوینی است. همه‌ی هستی در قبضه و احاطه‌ی او است.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ٦٦

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن است، پروردگار عزیز غفار.

قَهَّار که باشد مرئی همه‌ی عالم است، همه را راهبری می‌کند. پروردگار آسمان‌ها، زمین و هر آنچه میان آن است. دو صفت دیگر در این آیه برای خداوند متعال بیان می‌گردد: عزیز و غفار. عزیز نتیجه‌ی قهَّار است. احاطه‌ی مطلق بر هستی عزتی می‌آورد که هیچ موجودی بر او غالب نخواهد بود، و او غالب بر همه است. غفار پوشانندگی و در نهایت آمرزندگی است، خدا را که با این اوصاف شناختی، پوشیده خواهی شد؛ خودت، باورها، صفات و افعال نادرستت، همه پوشیده خواهد شد. خودت پوشیده و ناپاکی‌ها آمرزیده خواهد شد.

مرحوم علامه ذیل این کریمه نیز مطالب نفیسی بیان کرده‌اند:

قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» يفيد حجة أخرى على توحده تعالى في الألوهية و ذلك أن نظام التدبير الجاري في العالم برمته نظام واحد متصل غير متبعض و لا متجز و هو آية وحدة المدبر، و قد تقدم كرارا أن الخلق و التدبير لا ينفكان فالتدبير خلق بوجه كما أن الخلق تدبير بوجه و الخالق الموجد للسموات و الأرض و ما بينهما هو الله سبحانه - حتى عند الخصم - فهو تعالى ربها المدبر لها جميعا فهو وحده الإله الذي يجب أن يقصد بالعبادة لأن العبادة تمثيل عبودية العابد و مملوكيته تجاه مولوية المعبود و مالكيته و تصرفه في العابد بإفاضة النعمة و دفع النعمة فهو سبحانه الإله في السماوات و الأرض و ما بينهما لا إله غيره. فافهم ذلك.

و يمكن أن يكون قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» بيانا لقوله «الْقَهَّارُ» أو «الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ».

و قوله: «الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» يفيد حجة أخرى على توحده تعالى في الألوهية و ذلك أنه تعالى عزيز لا يغلبه شيء بإكراهه على ما لم يرد أو يمنعه عما أراد فهو العزيز على الإطلاق و غيره من شيء ذليل عنده قانت له و العبادة إظهار للمذلة و لا يستقيم إلا قبال العزة و لا عزة لغيره تعالى إلا به.

و أيضا غاية العبادة و هي تمثيل العبودية التقرب إلى المعبود و رفع وصمة البعد عن العبد العابد و هو مغفرة الذنب و الله سبحانه هو المستقل بالرحمة التي لا تنفذ خزائنها و هو الذي يورد عباده العابدين له في الآخرة دار كرامته فهو الغفار الذي يجب أن يعبد طمعا في مغفرته.

و يمكن أن يكون قوله: «الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» تلويحا إلى وجه الدعوة إلى التوحيد أو وجوب الإيمان به المفهوم بحسب المقام من قوله: «وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» و المعنى أدعوكم إلى توحيده فأمنوا به لأنه العزيز الذي لا يشوبه ذلة الغفار للذنوب و هكذا يجب أن يكون الإله.

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ٦٧

بگو این خبری با عظمت است. که شما از آن روگردانید.

مرجع هو می تواند آیات قبل که فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ... باشد؛ و می تواند متناسب با سیاق آیات به قرآن بازگردد. و به طور خاص به داستان خلقت آدم که در ادامه خواهد آمد اشاره داشته باشد.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ٦٨ إِن يُّوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٦٩

من علمی به عالم اعلى و قتی در آن گفت و گو می شد نداشتم. تنها به من وحی می شود که بیم دهنده ای آشکار باشم.

خداوند متعال در این آیات داستان خلقت آدم را تعریف می کند. پیامبر اکرم می فرماید من علمی به آنچه در عالم بالا میان فرشتگان والا رخ داد ندارم. مراد این است که من از جانب خودم هیچ نمی دانم؛ تنها خداوند عالم است، و هر آنچه را به من وحی کند، به آن علم پیدا می کنم.

آنچه بر عهده‌ی من است انذار و هشدار، و دعوت انسان‌ها به خدا است. مابقی بر عهده‌ی من نیست. اگر خداوند اراده کرد به آن عالم می‌گردم، و اگر نخواست وظیفه‌ی انذار خود را انجام می‌دهم.

در این آیات پیامبر جایگاه والای خود را با زبانی لطیف و گویا بیان می‌کند. خلیفه‌ی خدا است ولی خود را عالم نمی‌بیند؛ عقل کل است، اما خود را تنها بیم‌دهنده‌ی خلق می‌داند. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۷۱ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۷۲ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۷۳ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۷۴ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۷۵ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۷۶ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۷۷ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۷۸ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۷۹ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۸۰ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۸۱ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۸۲ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۸۳ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ۸۴ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۸۵

هنگامی که خداوند به فرشتگان گفت: می‌خواهم بشری از خاک بیافرینم. وقتی او را به سامان رساندم، و از روح خود در او دمیدم، سجده کنان در پیشش بیفتید. همه‌ی فرشتگان سجده کردند. مگر ابلیس که تکبر ورزید، و از کافران بود. فرمود: ای شیطان، چه باعث شد که بر آنچه خود خلق کردم سجده نکنی؟! تکبر ورزیدی، یا از عالین بودی! گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی، و او را از خاک. فرمود: بیرون شو، که تو رانده شدی. تا روز قیامت لعنت من بر تو خواهد بود. گفت: پروردگار من، حال که چنین است تا روزی که همه برانگیخته شوند مهلت ده. فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی. اما تا روز معلوم. گفت: به عزتت سوگند که همه‌شان را گمراه می‌کنم. مگر بندگان مخلصت را. فرمود: سوگند به حق، و حق را می‌گویم. جهنم را از تو و همه‌ی پیروانت پر خواهم کرد.

داستان خلقت حضرت آدم ظاهراً اولین بار در این سوره بیان می‌گردد. و در سوره‌ی اعراف و بقره کامل می‌شود. خداوند متعال داستان خلقت آدم، و رانده شدن ابلیس را به طور مبسوط در قرآن بیان کرده است. دلیل این است که مبدأ خلقت که از مهم‌ترین سؤالات بشر است پاسخ داده شود.

خداوند داستان را از این‌جا آغاز می‌کند: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ می‌خواهم بشری از خاک یا گل خلق کنم. مخاطب این سخن فرشتگان بودند. در نقل‌های مبسوط‌تر این داستان در دیگر آیات، نظر فرشتگان نیز بیان

می‌شود: سوره‌ی بقره، آیات ۳۰ تا ۳۲: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّيْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۳۰) وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِىْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۳۱) قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ (۳۲)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ؛ وقتی او را مستوی کردیم، یعنی کامل و بی نقص کالبدش را خلق کردیم. نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ؛ از روح خود در او دمیدم. این فقره در خلقت انسان بسیار حائز اهمیت است. ترسیم آیات این گونه است که انسان کالبدی دارد، و حقیقتی. حقیقتش همان روح الهی است. اهل دَقَّتْ در یاءِ روحی مطالب مهمی را دریافت کرده‌اند. فَقَعُوا لَهُ سٰجِدِيْنَ؛ کار خلقت انسان که به اتمام رسید، از همهی فرشتگان خواسته شد که بر او سجده کنند. مراد خاکساری باطنی در برابر انسان است.

فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ، اِلَّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ؛ همهی ملائکه سجده کردند، ایشان مطیع باطنی خداوندند. جز یک نفر، که نقل چنین است به جهت عبادت طولانی در میان فرشتگان قرار گرفته بود. مگر نه این امر مختص فرشتگان بود، و ربطی به جنیان نداشت. ابلیس سجده نکرد. عِلَّتْ عدم سجده‌ی او در این کریمه دو چیز شمرده شده است: تَكْبَرٌ ورزید اولاً؛ و از کافران بود ثانیاً. عبارت كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ اشاره‌ای دارد به این که او هیچ‌گاه مؤمن حقیقی نشده بود، و ریشه‌های کفر درونش باقی مانده بود.

قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ؛ خداوند متعال با او گفت و گو کرد. به او فرمود: تو را چه شد که بر ساخته‌ی دستان من سجده نکردی؟! مراد از یَدِیْ خلقت مستقیم خداوند است. وقتی گفته می‌شود با دو دستان خودم فلان کار را انجام دادم، اشاره به این دارد که خودم به تنهایی این کار را به انجام رساندم. در این کریمه نیز منشاء سجده نکردن ابلیس را دو چیز می‌شمارد: تَكْبَرٌ که در کریمه‌ی قبل هم بیان گردید. و دوم: اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ؛ مراد می‌تواند دو چیز باشد: یا این که موجوداتی عالی و والا نسبت به فرشتگان هستند که امر به سجده

نشندند؛ و به ابلیس گفته شد که تو خود را از ایشان پنداشتی؟! دوم شعبه‌ای از تکبر است. خود را والاتر از انسان دیدن است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ شیطان در مقام پاسخ برآمد. دلیل تکبرش را بیان نمود. گفت: من را از آتش خلق کردی، و او را از خاک آفریدی؛ معلوم است که من از او بهترم! استدلالی کرد که قیاسی است بی‌منطق!

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ پاسخ استدلال او داده نشد. چرا که استدلالش سست و بی‌وجه بود. او مقابل خدایی که می‌دانست خالقش است گردن‌کشی کرد. نتیجه‌اش رانده شدن بود و لعنت خدا.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ او خداوند را به خدایی قبول داشت. برای همین پس از حکم اخراج و رانده شدن از خداوند خواسته‌ای طلب کرد. از خداوند تا روز قیامت مهلت خواست، خداوند نیز به او مهلت داد؛ اما نه تا روز قیامت، بلکه تا روزی که برای خداوند معلوم است، و برای ابلیس نامعلوم.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ مهلت خواست تا به گمان خود همه‌ی انسان‌ها را گمراه کند. تا به زعم خود به خدایش اثبات کند این موجوداتی را که خلق کردی شایسته‌ی این همه تشریف و اکرام تو نیستند. اما خودش نیز می‌دانست که موضوعاً به یک گروه راه ندارد. برای همین خودش مخلصین را استثنا کرد. مخلص کسی است که خدا او را برای خود خالص کرده است.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ؛ خداوند فرمود: سوگند می‌خورم که این سوگند حق است، و هیچ شکّی در آن نیست. دوبار حق آمد تا جای هیچ شکّی در آن باقی نباشد. جهنّم را از تو و پیروانت پر خواهم کرد.

داستان خلقت آدم، گفت‌وگوی ملائکه با خداوند متعال، سجده نکردن ابلیس، گفت‌وگوی خداوند با ابلیس، رانده‌شدن و مهلت داده‌شدن او، گول خوردن آدم، و هبوط آدم دارای محذوراتی است. به همین جهت عده‌ای قائل به سمبلیک بودن مطلق این داستان شده‌اند. به نظر حقیر سمبلیک دانستن مطلق، افراط و تحمیل باور بر قرآن است. به زعم بنده این داستان از باب تمثیل، و تشبیه معقول به محسوس است. در این نوشتار به جهت محذوراتی نمی‌توانم به شرح آن بپردازم. اگر فضل خدا شامل حقیر گردید، در نوشته‌ای آیات پیرامون خلقت را شرح خواهیم کرد. در نهایت علم نزد خداوند است.

آیات ۸۶ تا انتهای سوره:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۸۶ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۸۷ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۸۸

بگو (ای پیامبر): من از شما اجری نمی‌خواهم، من از متکلفین نیستم. نیست قرآن مگر یادی برای همه‌ی جهانیان. بعد از زمانی حقیقت آن را خواهید فهمید.

آیات پایانی سوره‌ی ص درباره‌ی پیامبر و قرآن است. این سوره با قرآن آغاز و اتمام می‌یابد. خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید بگو که من در قبال کارهایی که برای شما انجام دادم مزدی نمی‌خواهم. انتظاری از شما جز ایمان ندارم. این سنت همه‌ی انبیاء الهی است. قاعده‌ای بسیار مهم در ابلاغ امور معنوی است؛ اگر مبلغ اعم از نبی و غیر نبی مطالبه‌ای از مخاطب داشته باشد، تأثیرش به حداقل و گاه کاملاً بی‌اثر می‌گردد. فراز دوم کریمه می‌فرماید: مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ تکلف به این معنی است که چیزی در انسان نباشد و خود را به آن منتسب کند. خود را برای داشتن آن به تکلف اندازد. درباره‌ی پیامبر معنی این است که من جز پیام‌آوری از جانب خداوند متعال ادعای دیگری ندارم. همان‌طور که در آیات ۶۵، ۶۹، و ۷۰ این سوره بیان شد. این عبارت درسی برای همه‌ی مخاطبین نیز می‌باشد. انسان باید واقعی باشد؛ به قول آقای بهاء‌الدینی رحمه‌الله‌علیه بازیگری را کنار بگذارد. آنچه ندارد را با هزار بازی و نیرنگ به خود نبندد. مدعیان دروغین عرفان از همین قماشند. واعظان جلوه‌گر نیز از همین دسته‌اند. خداوند همه‌ی ما را از شر خودمان نجات دهد.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ این قرآن یاد و ذکری برای همه‌ی انسان‌ها است. یاد است چون سراسر عبرت و پند است. و یاد است چون کلام خداوند متعال است. مطابق برهان کلام و متکلم واحدند؛ بنابراین قرآن سراسر یاد خداوند متعال است.

وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛ به زودی به تمامی حقایق قرآن علم پیدا خواهید کرد. همه‌ی آنچه را انکار می‌کردید، و تمامی اخباری که برایتان غیر قابل باور بود را به زودی خواهید دید.

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) الْمُتَكَلِّفُ مُحْطِيٌّ وَإِنْ أَصَابَ وَالْمُتَطَوِّعُ مُصِيبٌ وَإِنْ أَخْطَأَ وَالْمُتَكَلِّفُ لَا يَسْتَجْلِبُ فِي عَاقِبِهِ أَمْرَهُ إِلَّا الْهُوَانَ وَفِي الْوَقْتِ إِلَّا التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ وَالشَّقَاءَ وَالْمُتَكَلِّفُ ظَاهِرُهُ رِئَاءٌ وَبَاطِنُهُ نِفَاقٌ فَهَمَا جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا الْمُتَكَلِّفُ وَلَيْسَ فِي الْجُمْلَةِ مِنَ اخْتِلَافِ الصَّالِحِينَ وَلَا مِنْ شِعَارِ الْمُتَّقِينَ التَّكَلُّفُ فِي أَيِّ بَابٍ كَانَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَقَالَ (صلى الله عليه وآله) نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) وَالْأَوْلِيَاءِ بَرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَاسْتَقِمْ نَفْسَكَ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَيَطْبَعُكَ بِطِبَاعِ الْإِيمَانِ وَلَا تَشْتَغَلْ بِطَعَامِ آخِرِهِ الْخَلَاءِ وَلِبَاسِ آخِرِهِ الْبِلْبَى وَدَارِ آخِرِهَا الْخِرَابُ وَمَالِ آخِرِهِ الْمِيرَاثُ وَإِخْوَانِ آخِرِهِمُ الْفِرَاقُ وَعِزِّ آخِرِهِ الذُّلُّ وَقَارِ آخِرِهِ الْجَفَاءُ وَعَيْشِ آخِرِهِ الْحُسْرَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴

امام صادق (علیه السلام): کسی که به تکلف کار می کند خطا کار است اگر چه عمل او صحیح باشد و هر که به قصد اطاعت و امتثال عمل می کند اعمال او درست است اگر چه برخلاف واقع باشد. و شخصی که روی تکلف عمل می کند در عاقبت امر خود نتیجه ای به دست نخواهد آورد مگر خواری و ذلت را و در حال حاضر نیز به جز زحمت و مشقت و ناراحتی، اندوخته ای نخواهد داشت. و ظاهر امر شخص متکلف خودنمایی و ریاکاری بوده و باطن امر او به نفاق و با این دو بال [ریا و نفاق] حرکت کرده و در نتیجه باید متوجه شد که افراد صالح و پرهیزکار هرگز روی تکلف عمل نکرده و با این صفت متصف نخواهند شد. [در هر زمینه ای که باشد] خداوند متعال به رسول گرامی (صلى الله عليه وآله) خود می فرماید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و فرمود: «ما انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء از تکلف بیزار می باشیم، از خدا بترسید و خود را ثابت و مستقیم نگهدارید و در این صورت نیازی به تکلف نخواهید داشت و به طبیعت ایمان کار خواهید کرد، خود را به طعامی مشغول نکنید که پایان آن در بیت الخلاء باشد و یا لباسی که کهنه گردد و یا خانه ای که خراب شود و یا مالی که به وارثان برسد و یا برادرانی که از هم جدا می گردند و یا عزتی که پایان آن خواری و وقاری که آخرین آن جفا و زندگی ای که پایان آن حسرت باشد.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَشْمَتُ بِأَلْمُصِيبَةِ. فِي كِتَابِ الْخِصَالِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ لِقَمَانُ لِابْنِهِ: يَا بَنِي لِكُلِّ شَيْءٍ عِلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَ يُشْهَدُ عَلَيْهَا ... لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَا يَنَالُ. فِي جَوَامِعِ الْجَامِعِ وَ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَا يَنَالُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: متکلف سه علامت دارد: در حضور انسان او را تملق می‌کند، پشت سرش از او غیبت می‌کند، در مصیبت شماتت می‌کند. در کتاب خصال، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لقمان (علیه السلام) به فرزندش گفت: فرزند جان! هرچیز را علامتی است که بدان شناخته گردد و گواه آن است ... کسانی که با تکلف می‌خواهند خود را به جایی برسانند نیز سه علامت دارند؛ با مافوق خود به منازعه برمی‌خیزند و آنچه را که نمی‌دانند می‌گویند و به آنچه نخواهند رسید، دست می‌اندازند و مدعی مقامی می‌شوند که شایستگی آن را ندارند». در جوامع الجامع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «دانشمندان (متکلف) را سه علامت است؛ با برتر از خود ستیزه کند و به آنچه در دسترس او نیست دست طمع دراز کند و ندانسته چیزی گوید».

الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ سَلُونِي وَ لَعَلَّهُ لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَ أَحَدًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴ الخصال، ج ۲، ص ۳۵۳

امام صادق (علیه السلام): بعضی از دانشمندان خود را در معرض فتوا قرار می‌دهند و می‌گویند: «از من بپرسید، درحالی که شاید یک سخن را درک نکنند و خداوند کسانی را که خود را به تکلف انداخته‌اند دوست ندارد، اینان در طبقه‌ی ششم آتش‌اند».